حقارت سلمان رشدی؟

**نوشته:**

**مصطفی حسینی طباطبائی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | حقارت سلمان رشدی؟ |
| **نویسنده:**  | مصطفی حسینی طباطبائی |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  |

|  |
| --- |
| آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری |

 |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |
|  |  |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پيشگفتار 4](#_Toc332249842)

[دشمني ديرينه با اسلام! 6](#_Toc332249843)

[ولتر و پيامبر اسلام**ص** 11](#_Toc332249844)

[پشيماني از دشمني با اسلام 15](#_Toc332249845)

[خاورشناسان مغرض! 23](#_Toc332249846)

[سلمان رشدي و بازگشت به قرون وسطي! 28](#_Toc332249847)

[ترفند رشدي در شيوة نگارش 32](#_Toc332249848)

[حقارت سلمان رشدي 36](#_Toc332249849)

[اي آزادي! بنام تو چه جنايت‌ها که نکرده‌اند؟! 43](#_Toc332249850)

[کتابنامه 46](#_Toc332249851)

﴿ ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥﴾ [البقرة: 15].

«خدا آنان را به سخريه مي‌گيرد و ايشان را وامي‌گذارد تا در طغيان خويش سرگردان بمانند!».

«برخي از مردم تا آنجا تشنة نام‌آوري و شهرت‌اند که حاضر مي‌شوند براي آنکه آوازه‌اي پيدا کنند، مقدّس‌ترين امور را مورد تمسخر قرار دهند! حقيقت آنستکه اين روحيه، از حقارت شديدي ناشي مي‌شود که آنها در خود احساس مي‌کنند و چون ايمان راستيني به خدا ندارند نمي‌توانند احساس مزبور را از راه درک عظمت خداوند جبران کنند و نفس خود را بوسيلة اين توجّه پرشکوه، تعالي بخشند، بدين جهت با اهانت به مقدّسات ديني يا توهين به بزرگان دين، ناخودآگاه خودشان را برتر از همة امور مقدّس و والاتر از تمام بزرگان و پيامبران وانمود مي‌کنند، يعني اين بيچارگان با همة ذلّت نفس، بطور ناخودآگاه ادّعاي خدايي دارند! اينست که در پيشگاه حقيقت، سزاوار تمسخر و در خور تحقيرند چنانکه در تنزيل ربّاني مي‌خوانيم ﴿ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥﴾

هوالعليم الحکيم

پيشگفتار

اين رسالة کوتاه در نظر اول براي مغرب ‌زمين نگاشته تا لحظه‌هايي به گذشته باز گردند و ملاحظه کنيد که «اسلامشناسي» در آن ديار چگونه با تهمت و افتراء به پيامبر بزرگ اسلام آغاز شد. و آنگاه به چه صورت محقّقان غربي به مرحلة بيداري و آگاهي رسيدند و راه پيشرفت و ترقي را در شناخت اسلام پيمودند. و سپس توجه کنند که چگونه دستهاي آشکار و پنهان با تشويق نويسندة «آيات شيطاني» تصميم گرفتند که اسلامشناسي را در غرب دوباره به گذشتة تاريک و دور از آگاهي بازگردانند و گزارش سيرة پيامبرص را با افتراء و استهزاء درآميزند تا به مقاصد سياسي خود نزديک شوند.

مقصود از تهية اين رساله آنست که مردم غرب بيش از پيش دريابند که کار «سلمان رشدي»، نوعي توطئه سياسي است و از عالم دانش و تحقيق فاصلة بسيار دارد و کتاب وي حتّي در کنار آثار برخي از خاورشناسان مغرض که در عصر ما به تلاش‌هاي ظاهراً علمي برخاسته‌اند، قرار نمي‌گيرد.

سپس مناسب ديده شد که رسالة حاضر در کشور عزيز خودمان نيز انتشار يابد تا به ياري خداوند دانا، سطح آگاهي عمومي را در اين ماجري بالاتر بَرد.

نکته‌اي که گفتن آن در اين پيشگفتار لازم به نظر مي‌رسد اينست که کتاب «آيات شيطاني» اثر سلمان رشدي به سَبکي تخيلي و غير مستند نگاشته شده و بقول خود نويسنده‌اش، کاري رؤياگونه است! بنابراين، ارزش آن را ندارند که متن اين کتاب صفحه به صفحه گزارش شود و با مدارک موثّق تاريخي، مقايسه و نقد گردد. آنچه در اين رساله مورد بحث قرار گرفته نقد ترفندها و انگيزه‌هاي شيطاني سلمان رشدي در نگارش کتاب خود بوده است تا معلوم شود که کتاب مزبور چه جايگاه حقيري را در عالم تحقيق حائز است و براي اثبات اين حقارت، نگارش کتابي ضخيم و پرورق لازم نبود بلکه تا حدّي «نقض غرض» مي‌نمود!.

از خداوند دانا و توانا که پشتيبان حقايق و اميد حقجويان عالم است درخواست مي‌کنم که نيرنگ‌هاي باطل‌گرايان و شيطان‌پرستان را همواره بدست مدافعان حق‌، بي‌اثر سازد و بر جمعيت پاکان و قدرت نيکان بيافزايد.

تجريش، 1410 هجري قمري برابر با 1368 هجري شمسي

مصطفي حسيني طباطبائي

بسم الله الرحمن الرحیم

خدايي را مي‌ستايم که رحمتش همه چيز را فرا گرفته، و قدرتش همة کائنات را مقهور ساخته هيچ موجودي در وجود و بقاء بي‌نياز از او نيست و هيچ نيرويي در برابر کمترين فرمانش، کوچک‌ترين تاب مقاومت ندارد.

و بر همة پيامبران وي که با دلهاي پرفروغ و اراده‌هاي استوار، تاريخ بشريت را دگرکون کردند و به زندگي مادّي انسان، روح و معنا بخشيدند درود مي‌فرستم.

دشمني ديرينه با اسلام!

ماجراي سلمان رشدي و «آيات شيطاني» او - که اتفاقاً مناسب‌ترين نام براي کتاب وي بشمار مي‌رود! اينروزها تقريباً به همه جا رسيده ولي همه کس نمي‌داند که اين ماجري، پديده‌اي نو درآمد در مغرب‌زمين نيست، دشمنان غربي اسلام از قرن‌هاي گذشته تاکنون بارها راه اهانت و تمسخر را در رويارويي با اسلام پيش گرفتند و مکرّر سلمان رشدي‌ها از ميان ايشان به ظهور پيوسته‌اند ولي هميشه در پايان کار دچار خسارت شده و به نتيجة معکوس رسيده‌اند!.

پس از جنگ‌هاي صليبي، مسيحيان افسانه‌هاي دروغين و زننده‌اي دربارة پيامبر پاک اسلامص ساختند و پرداختند به اميد آنکه از اين راه چهرة اسلام و فرهنگ مسلمانان را زشت و تنفّرانگيز جلوه دهند. در صورتيکه قرآن کريم برخلاف اين روش، به مسلمين سفارش کرده است که مبادا دشمني با دسته‌اي، آنها را به بي‌عدالتي در حقِ آن گروه بکشاند و راه بي‌انصافي را دربارة مخالفان خود بپيمايند چنانکه مي‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائدة: 8].

«اي کسانيکه ايمان آورده‌ايد، براي خدا بپاخيزيد و به عدالت گواهي دهيد و دشمني با گروهي شما را به بي عدالتي دربارة آنان وادار نکند. عدالت ورزيد که به تقوي نزديک‌تر است و از نافرماني خدا بپرهيزيد که خداوند از کارهايي که مي‌کنيد آگاه است».

اين آموزش، چنان در روحية مسلمانان مؤثّر افتاد که در همان جنگ‌هاي صليبي، مکرّر آثار نيک و ثمرات پسنديدة خود را نشان داد. مثلاً صليبي‌ها چون اورشليم را بتصرّف درآوردند و در سراسرِ شهر، سيل خون به راه انداختند ولي مسلمين هنگاميکه اورشليم را از صليبيون باز پس گرفتند، سفارش کتاب آسماني و پيامبر گرامي خود را از ياد نبردند و دست بخون مردم شهر نيالودند چنانکه مورّخان غربي به اين فضيلت گواهي داده‌اند و بعنوان نمونه، استيوِن رانسِيمان در کتاب: «تاريخ جنگ‌هاي صليبي» مي‌نويسد:

«مردان پيروز، افرادي شريف و با مروّت بودند. درست در همانجا که در هشتاد و هشت سال پيش فرنگيان از درياي خون گذشتند حتّي يک خانه به يغما نرفت و به يک جاندار آسيب نرسيد. به امر صلاح‌الدّين، سربازان خيابان‌ها و دروازه‌ها را زير نظر گرفتند و از هر گونه دست‌اندازي احتمالي به جان و مال مردم جلوگيري بعمل آوردند»[[1]](#footnote-1).

اين رفتار جوانمردانه، نتيجة تعاليم پيامبر اسلام بود که به پيروان خود سفارش مي‌کرد حتي در نبرد با دشمن، جانب عدالت و کرامت را از ياد نبرند و تسليم قساوت محض نشوند و به دشمنان خويش افتراء و تهمت نبندند و قراردادها و امان‌نامه‌هاي خود را با آنان محترم شمرند چنانکه آثار فراواني در اينباره از پيامبر اسلامص بيادگار مانده است.

ولي متأسفانه مسيحيان متعصّب، از دروغپردازي دربارة مسلمانان و توهين و تهمت به پيامبر ارجمند ايشان در طول تاريخ دريغ نداشته‌اند.

در قرون وُسطي گاهي پيامبر اسلام را اُسقفي رومي (کاردينال) معرّفي مي‌کردند که چون به مقام پاپي نائل نشد، به عربستان گريخت و آييني ناصواب بنيان نهاد!! چنانکه اين افتراي رسول را پِيربِلْ در «فرهنگ تاريخي و فلسفي» از قول گزارشگران مسيحي نقل کرده است[[2]](#footnote-2). با اينکه اصل و نَسَب پيامبر عربيص از مسلّمات تاريخي به شمار مي‌آيد و جز افراد مغرض يا بيمار، کسي در اينباره کمترين ترديدي روا نمي‌دارد.

ژيبِردونُوژوان، مورخ دروغپرداز مسيحي حکايت مي‌کند که: «وفات پيامبر اسلام از شدّت مستي صورت گرفت و خوکها پيکر او را خوردند(!!) از همينرو، آشاميدن شراب و خوردن گوشت خوک در اسلام تحريم شد»!![[3]](#footnote-3).

گمان نمي‌کنم اين مردک دروغزن نمي‌دانسته که آشاميدن شراب و خوردن گوشت خوک در زمان حيات پيامبر اسلامص تحريم شده بود و آيات مربوط به آندو، بصراحت در قرآن کريم آمده است و فکر نمي‌کنم واقعاً او خبر نداشته که پيامبر بزرگ اسلام، هنگامي وفات کرد که هزاران تن پيروان جدّي و سربازان مجاهد داشت که پيکر او را محترم شمردند و گروه گروه بر وي نماز گزاردند و خاندانش با احترام تمام او را دفن کردند ولي افتراء و تهمت، دليل و برهان نمي‌شناسد و مدرک و مأخذ نمي‌خواهد!.

دروغ‌ها و افسانه‌هاييکه در عصر شِکسپير ميان مردم انگلستان دربارة پيامبر اسلام و مسلمانان رواج داشت در فصل نهم از کتاب: «هِلال و گل سرخ[[4]](#footnote-4)» تأليف چيوه[[5]](#footnote-5) آمده است[[6]](#footnote-6) که خوانندة نيمه‌آگاه! را حيرت‌زده مي‌کند تا چه رسد به آگاهان از تاريخ اسلام و تعاليم قرآن و سيرت پيامبرص.

اخيراً يکي از پژوهندگان غربي به نام بِکينگام رساله‌اي را معرّفي کرده که در حدود سال 1515 ميلادي در لندن به چاپ رسيده است. در آغاز رسالة مزبور عنوان: «قرآن، کتاب قانونِ تُرکان»!! به چشم مي‌خورد، نويسندة جاهل بلکه مغرض اين رساله در خلال آن مي‌نويسد: «مسلمانان، عيسي را بعنوان خدا مي‌شناسند»!! و باز مي‌نويسد: «از ديدگاه اسلام، بهشت جايگاه مرداني است که ده همسر برگزيده‌ باشند»!! و همچنين آورده است: «مسلمان، هفت ماه در سال را روزه مي‌گيرند»!! و اين رسالة فخيمه! هم‌اکنون تحت عنوان «قرآن» در کتابخانة موزة بريتانيا موضوع‌بندي شده و نگاهداري مي‌شود[[7]](#footnote-7). البته کافيست که کسي يکبار بطور بسيار سطحي، قرآن کريم را مطالعه کند تا از اين همه دروغگويي به شگفت آيد.

مُنتِسکِيو که از فلاسفه و قانونگذران شهير غرب در نيمة اول قرن هيجدهم به شمار مي‌رود، پاره‌اي از اين دروغهاي شاخدار! را در آثار خود تکرار نموده و مسؤوليت صحّت آنها را به عهده گرفته است. وي در کتاب مشهور «روحُ‌القوانين»[[8]](#footnote-8) آنجا که از تأثير هواي گرم در بلوغ جنسي سخن مي‌گويد بعنوان شاهد بر بلوغ زودرس زنان، مي‌نويسد: «پِريدو در شرح حال محمّد مي‌گويد که وي خديجه را در سنّ پنج سالگي به حباله نکاح در آورد و در هشت سالگي با وي همخواب شد»!![[9]](#footnote-9).

آنگاه منتسکيو، اين افسانة بي‌اساس را که مخالف شواهد روشن تاريخ است به بهانة آنکه در کشورهاي گرمسير، زنان زودتر به بلوغ جنسي مي‌رسند، مي‌پذيرد و مي‌نويسد:

«اين است که زنهاي کشورهاي گرمسير، در سنّ بيست‌سالگي پير هستند»!![[10]](#footnote-10).

گمان ندارم که لازم باشد يادآوري کنم باتّفاق مورّخان، خديجه -عليها السلام- چون به همسري محمّدص درآمد حدود 40 سال داشت و زني بيوه بود.

اينها چند نمونه از آگاهي و انصاف! دشمنان غربي اسلام در قرون گذشته است، نمونه‌هايي است از گزارش آنان دربارة پيامبر اسلامص و آيين او که تاريخ بشر را متحوّل ساخته و بر جهان معرفت و اخلاق پرتو افکنده است، آري بقول قرآن کريم:

﴿ذَٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ٣٠﴾ [النجم: 30].

«اينست منت‌هاي دانش ايشان! همانا خداي تو بر آنانکه از طريق او گمراه شدند و نيز بر آنانکه ره يافتند، آگاهتر از هر کس است».

##

ولتر و پيامبر اسلامص

تهمت‌هاي شگفت‌آور غربيان در گذشته نه تنها ميان مردم عوام و بي‌دانش، شايع بود بلکه از زبان برخي متفکران و دانشمندان ايشان نيز شنيده مي‌شد و در حقيقت همين خواصّ بودند که عوام‌النّاس را بر ضدّ پيامبر والامقام اسلامص برمي‌انگيختند و دستاويزي بدست آنان مي‌دادند تا تهمت‌ها را مضاعف سازند.

از جملة اين متفکّران و روشنفکران، يکي وُلتِر فيلسوف و نويسندة فرانسوي بود که از ابراز مخالفت و اهانت نسبت به مقام قُدسي پيامبر بزگوار اسلامص خوداري نورزيد تا آنجا که نمايشنامه‌اي با عنوان: «محمّد يا تعصّب»[[11]](#footnote-11) ترتيب داد و آنرا به سال 1742 ميلادي در پاريس به معرض نمايش گذاشت و در خلال آن، پيامبر پاک خداص را آماج انواع تهمت‌ها و اهانت‌ها قرار داد. نمايشنامة ولتر را يکي از محققّان معاصر اينچنين خلاصه کرده است: «حارث، يکي از پيروان محمّد در جنگي که بين طائفه قريش و مسلمانان مدينه در مي‌گيرد، زيد فرزند زُوپَير حاکم دادگستر مکّه را مي‌ربايد. اين کودک در حرمسراي محمّد و تحت تعاليم او بزرگ مي‌شود ولي از کودکي به خواهر ناشناخته خود زينب که او هم نزد محمّد بزرگ شده ولي اسير زوپير بود دل مي‌بندد. از طرفي محمّد نيز شيفته و دلباختة زينب است لذا براي اينکه به وصال معشوقه برسد و در ضمن، زوپير را از سر راه خود بردارد وعده‌هايي خوش به زيد مي‌دهد تا او را بکشتن زوپير تحريص نمايد. اين وعده‌ها عبارتند از زينب در اين دنيا و بهشت در آن جهان. زيد مي‌پذيرد و خود را به مکّه مي‌رساند و با همکاري زينب، پنهاني به حرمسراي زوپير رخنه مي‌کند و در لحظه‌اي مناسب - بي‌آنکه بداند - پدر پير و فرسودة خويش را که در تمام عمر لحظه‌اي از فداکاري براي وطنش غفلت نکرده است از پاي درآورد. ولي زوپير در نَفَس آخر، فرزندان خود زيد و زينب را باز مي‌شناسد و آنان را در آغوش مي‌فشارد و از زيد مي‌خواهد که انتقام خونش را بگيرد. زيد خروشان به سوي مردم مي‌شتابد تا آنان را بر ضدّ محمّد برانگيزد ولي ديري نمي‌پايد که خود نيز بر زمين نقش مي‌بندد زيرا محمّد قبلاً بوسيله عُمَر او را مسموم کرده است»![[12]](#footnote-12).

ولتر در اين نمايشنامه، ماجراي زيد و زينب را که در صدر اسلام پيش آمده بکلّي دگر‌گون ساخته و تحريف کرده است يعني آن را بدلخواه خود، بصورتي درآورده که احساسات تماشاچي را سخت بر ضدّ پيامبر گرامي اسلامص برانگيزد و اين‌کار، جز خيانت به دين و تاريخ چه نام دارد؟ ماجراي زيد و زينب در قرآن مجيد[[13]](#footnote-13) به اشارت آمده و تفاسير قرآن[[14]](#footnote-14) و کتب سيره[[15]](#footnote-15) و تَراجم عرب[[16]](#footnote-16) نيز اين موضوع را به تفصيل گزارش کرده‌اند، شايد براي خوانندگان اروپايي باور کردني نباشد که گزارشهاي اين ماجري با آنچه ولتر بصورت نمايشنامه درآورده از بهشت تا دوزخ فاصله دارد! مگر آنکه مانند بسياري از شرقي‌ها آن را در کتاب‌هاي تاريخي خوانده و پيگيري کرده باشند. ما در اينجا چکيدة جريان مزبور را به کمک مأخذ اصلي، بنظر خوانندگان مي‌رسانيم تا آنرا با نمايشنامة ولتر مقايسه کنند:

«روايات مورّخان عرب اتفّاق دارند که کودکي به نام زيد پيش از نبوّت محمّدص از خانوادة خود دزديده مي‌شود. اين کودک را در بازار مکّه به معرض فروش مي‌گذارند و حَکيم ‌بن حزام برادر‌زادة خديجه (همسر محمّد) وي را خريداري مي‌کند و آنر به عمّه‌اش هديه مي‌دهد. خديجه آن غلام را به شوهر خود محمّد مي‌بخشد. محمّدص زيد را آزاد کرده به فرزندخواندگي مي‌پذيرد و اين موضوع را در ميان جمع، اعلام مي‌دارد. از سوي ديگر حارِثه پدر زيد که در جستجوي فرزندش بوده، وي را در مکّه نزد محمّد مي‌يابد و زيد، ميان محمّد و حارثه به - دليل خوشرفتاري‌ها و محبّت محمّد - زندگي با او را ترجيح مي‌دهد و حاضر نمي‌شود با پدر بخانه باز گردد. چند سال بعد که محمّد‌ بن عبداللهص به نبوّت برانگيخته مي‌شود و دعوت خود را به سوي توحيد و ترک بت‌پرستي آغاز مي‌کند، زيد از نخستين کساني بوده که بدو ايمان مي‌آورد. پس از مدّتي پيامبرص از دخترعمّة خودش زينب براي ازدواج با زيد خواستگاري مي‌نمايد، زينب در ابتدا به گمان آنکه پيامبرص او را براي خود خواستگاري کرده، مي‌پذيرد ولي چون از حقيقت امر آگاه مي‌شود. از قبول پيشنهاد ازدواج، امتناع مي‌ورزد ولي سرانجام در اثر پافشاري پيامبرص بدان زناشويي راضي مي‌گردد و به همسري زيد درمي‌آيد.

زيد و زينب مدتي با يکديگر زندگي مي‌کنند تا آنکه ميانشان ناسازگاري پيش مي‌آيد و پيامبرص مي‌کوشد تا مانع جدايي آندو از هم شود امّا سودمند نمي‌افتد. عاقبت زيد همسر خود را طلاق مي‌دهد و پس از چندي، پيامبرص به خواستگاري دخترعمّة مُطلَّقه‌اش زينب، مي‌رود تا هم اين قانون غيرطبيعي را بشکند که: «احکام پسرخواندگي در هر چيز مانند احکام پسرِ حقيقي است» و هم زندگي شکست‌خوردة زينب را - که در اثر پافشاري او بپا شده بود - جبران کند. زينب از اين دعوت استقبال مي‌نمايد و زيد هم همسر ديگري انتخاب نموده زندگي تازه‌اي را آغاز مي‌کند و مدّتها بعد در نبرد با روميان در جنگ موته به شهادت مي‌رسد».

چنانچه ملاحظه مي‌شود تفاوت ميان اين ماجري وافسانه‌اي که ولتر پرداخته چندان زياد است که نمي‌توان گفت مورّخان عرب و ولتر يک حادثه را به دو صورت، گزارش نموده‌اند بلکه بايد گفت که اساساً آنچه ولتر آورده چيزي جدا از حکايت زيد و زينب بوده و کمترين شاهد و مدرکي هم از تاريخ ندارد. در عين حال نمي‌توان انکار کرد که ولتر از نوشتن نمايشنامة مزبور قصد توهين به پيامبر اسلام را داشته است به همين جهت مي‌بينم که وي در آثار بعدي خود از اين اهانت، ابراز ندامت مي‌کند. ولتر در سالهاي بعد، نوشته است: «من در حقّ محمّد، بسيار بد کردم»[[17]](#footnote-17).

پشيماني از دشمني با اسلام

دروغپردازي دربارة شخصيت نامدار تاريخ، براي همة مردم جالب نيست و هميشه مورد استقبال قرار نمي‌گيرد، از اين رو در غرب، تهمت‌هايي که به پيامبر بزرگوار اسلامص زده شد، مقبول عموم دانشوران نيافتاد. البتّه در غرب هم مانند سرزمين‌هاي ديگر، اشخاص متفکّر و محقق و شجاعي يافت مي‌شوند که به پژوهش در احوال شخصيت‌هاي برجستة عالم، علاقه نشان مي‌دهند، اين افراد از قبول شايعات بي‌اساس معمولاً خودداري مي‌ورزند و چنانچه در خلال پژوهشهاي خويش دريابند که بزرگان تاريخ، مورد تهمت و افتراء قرار گرفته‌اند، دامن همّت به کمر زده و سخت از آنان دفاع مي‌کنند و دروغهاي دشمنانشان را افشاء مي‌سازند. محقّقان مزبور را در حقيقت بايد از پاسداران تاريخ و نگهبانان راستي و فضيلت شمرد و از احترام بلکه افتخار به آنان کوتاهي نکرده بويژه که اين عدّه در طي طريق خود، اغلب گرفتار سختي‌ها و رنجها و بي‌مهري‌هاي فراوان مي شوند.

باري در مغرب زمين دوراني فرا رسيد که تهمت‌هاي قرون وسطايي نسبت به پيامبر اسلامص از سوي عدّه‌اي مورد تکذيب و تقبيح قرار گرفت و محققّان بسياري پيدا شدند که بر خلاف دوران گذشته، در احترام و تجليل از پيامبر ارجمند اسلامص تا حدود زيادي کوشيدند و از غرض‌ورزي و ناداني اسلاف خويش عذر خواستند.

مثلاً همان ولتر که پيامبر بزرگوار مسلمين را هجو کرده بود چون به اطّلاعات بيشتري دربارة اسلام دست يافت، در اواخر عمر خود چنين نوشت:

«محمّد، بي‌گمان مردي بسيار بزرگ بود و مرداني بزرگ نيز در دامن فضل و کمال خويش پرورش داد. قانونگذاري خردمند، جهانگشايي توانا، سلطاني دادگستر، پيامبري پرهيزگار بود و بزرگترين انقلابات روي زمين را پديد آورد»[[18]](#footnote-18).

 ولتر در جاي ديگري از آثار خود، دين اسلام را بدينگونه معرّفي کرده و از آن دفاع نموده است:

«دين محمّد، ديني است معقول و جدّي و پاک و دوستدار بشريت. معقول است، زيرا هرگز به جنون شرک گرفتار نگشت و براي خدا همدست و همانند نساخت و اصول خود را بر پايه اَسراري متناقض و دور از عقل استوار نکرد. جدّي است، زيرا قمار و شراب و وسائل لهو و لعب را حرام دانست و به جاي آنها پنج نوبت نماز در روز تعيين نمود. پاک است، زيرا تعداد بي‌حدّ و حصر زناني را که بر بستر فرمانروايان آسيا مي‌آرميدند، به چهار زن محدود کرد[[19]](#footnote-19). دوستدار بشريت است، زيرا زکات و کمک به همنوع را از سفر حج واجب‌تر شمرد. اينها همه نشانه‌هاي حقيقت اسلام است. فضيلتِ تساهل را نيز بر آنها بيافزاييد ....»[[20]](#footnote-20).

مهمتر از ولتر، فيلسوف و عارف انگليسي توماس کارْلايل بود که در سال 1840 ميلادي با قلمي شاعرانه و تعابيري بلند و گيرا کتاب: «قهرمانان و قهرمان‌پرستي[[21]](#footnote-21)» را نگاشت و در خلال آن، فصلي را بذکر سيرت محمّدص و جانبداري از او اختصاص داد.

کارلايل در اين کتاب درصدد برآمد تا ثابت کند که محمّدص مردي بس بزرگ و خردمند و در دعوي خود صادق و مخلص بود و با آئيني که آورد عرب را از ظلمات شرک و اوهام بسوي نور توحيد و معرفت رهبري کرد و در بخش بزرگي از جهان بشريت تحوّل مهم و چشمگيري پديد آورد. به نظر کارلايل چنين کسي ممکن نيست درغگو و مُتصنّع باشد. کارلايل مي‌نويسد:

«يکي از بزرگترين ننگها براي هر فرد متمدّن از مردم اين روزگار، آنستکه گوش به سخن کساني فرا دهند که مي‌پندارند دين اسلام، آئيني دروغين و محمّد مردي نيرنگ‌باز و دوچهره! بوده است. اينک زمان آن فرا رسيده که ما با شيوع اين سخنان سبک‌سرانه و شرم‌آور مبارزه کنيم. رسالتي که پيامبر اسلام آنرا اداء و ابلاغ کرد مدّت 12 قرن است که چون چراغي تابنده پرتو مي‌افکند و حد,د 200 ميليون بشر از همجنسان ما را که آفريننده ايشان همان آفريدگار ما است، روشن مي‌سازد. آيا کسي از شما مي‌پندارد رسالتي که مردم بي‌شمار گذشته با آن زندگي کرده و با آن مرده‌اند، سراسر دروغ و نيرنگ بوده است؟! ... اي برادران! آيا هرگز ديده‌ايد که مردي دروغپرداز بتواند ديني شگفت پديد آرد؟ بخدا سوگند که مرد نادُرست نمي‌تواند خانه‌اي از آجر بسازد! زيرا اگر وي به درستي از ويژگي‌هاي آهک و گچ و خاک و همانند اينها آگاه نباشد، آنچه بنا مي‌کند خانه نيست بلکه تپّه‌اي از مصالح ساختماني و پشته‌اي از موادّ بهم ريخته است! و در خورِ آن نيست که دوازده قرن بر پايه‌هاي خود استوار ماند و صدها ميليون تن در آن بياسايند...»[[22]](#footnote-22).

کارلايل، مُنادي اين سخن است که فرهنگ گسترده و تمدّن عظيم اسلامي، ممکن نيست نتيجة تزوير و دروغ يکتن باشد و از اين رو بايد پذيرفت که سررشته‌دار اين فرهنگ و تمدّن يعني پيامبر اسلامص، مردي بزرگ و مصلحي راستين و بلندمرتبه بوده است. وي، دشمنان پيامبرص را به بي‌انصافي و بددِلي و حقارت محکوم مي‌کند که بعلّت ضعفِ بصر، نمي‌توانند تجلّيات خداوند را در حيات متعالي مردان بزرگ ببينند، آنگاه اين فروغِ جاوداني را انکار مي‌کنند!.

کارلايل در کتاب «قهرمانان ...» اتّهامات دشمنان اسلام را مطرح ساخته و بدانها پاسخ مي‌دهد، مثلاً در جواب اين اتّهام که مي‌گويند: «اگر نيروي شمشير نبود، دين اسلام انتشار نمي‌يافت»! مي‌نويسد: «ولي چه نيرويي آن شمشير را پديد آورد؟ آن نيرو، همان قوّت دين و پيام حق بود (که امپراطوريهاي بزرگ را در هم شکست)»![[23]](#footnote-23).

و همچنين مي‌نويسد: «محمّد همواره قصد آن داشت که آئين خود را تنها از راه حکمت و اندرزهاي نيک[[24]](#footnote-24) رواج دهد ولي هنگامي که دريافت ستمگران، به ترک پيام آسمانيش بسنده نمي‌کنند ... بلکه مي‌خواهند او را به سکوت وادارند تا از رسالتش دم نزند، فرزند صحرا تصميم گرفت که از خويش دفاع نمايد، دفاعي مردانه، دفاعي که شجاعت عربي در آن تجلّي کند و زبان حال او اين بود که مي‌گفت: اينک که قريشيان راهي جز پيکار برنمي‌گزينند، پس بنگرند که کداميک از ما مرد پيکار هستيم»![[25]](#footnote-25).

و بدينصورت کارلايل نشان مي‌دهد که جنگهاي پيامبر گرامي اسلامص نبردهاي دفاعي بوده و حمله و آزار و کشتار، از سوي مخالفان وي آغاز شده است چنانکه محققّان عالم اسلام نيز بر اين عقيده و باورند[[26]](#footnote-26).

توماس کارلايل، مقالة خود را دربارة محمّدص و اسلام در کتاب «قهرمانان ...» با اين سخنان شکوهمند به پايان مي‌برد:

«خدا قوم عرب را بدستاويز اسلام از تاريکيها بسوي روشنايي بيرون آورد، و از ميان آنان، جمعي مردم افسرده را زنده کرد ... آيا جز آن بود که ايشان دسته‌اي عربهاي بيابان‌گرد و خاموش و فقير بودند که از آغاز عالم در صحراها مي‌گذراندند و هيچ ندائي از آنان شنيده نمي‌شد و هيچ حرکتي از آنها احساس نمي‌گرديد؟ آنگاه خدا، پيامبري با کلام حق و رسالتي از جانب خود، بسوي ايشان فرستاد و ناگهان! گمنامي آنها به شهرت و پستي آنان به رفعت، و ناتواني ايشان به قدرت مبدّل گشت و شراره‌هاي آتش بصورت شعله‌هاي فروزان درآمد و فروغش کرانه‌هاي گيتي را به فراغت گرفت و به زواياي جهان رسيد و پرتو آن، شمال را به جنوب و خاور را به باختر پيوست و قرني از اين حادثه سپري نشده بود که دولت عرب يک پايه‌اش در هند و پايه ديگرش در اندلس استوار گرديد و دولت اسلام، سده‌هاي بسيار و روزگاران دراز به نور دانش و بزرگواري و مروّت و قوّت و دليري و جلوۀ حق و هدايت در نيمي از جهانِ متمدّن، روشن گشت ... آيا بر احوال آن باديه‌نشينان و محمّدشان و روزگارشان نمي‌نگريد؟ گويي شرارۀ آتشي از آسمان بيامد و بر خاکستري که مزيتي در آن ديده نمي‌شد و اميد خيري بدان نمي‌رفت، بيافتاد و به ناگاه! خاکسترِ مُرده به باروتي سريع‌الانفجار متحوّل گرديد و ملتهب و آتشين شد و زبانه‌هاي آن ميان غرناطه[[27]](#footnote-27) و دهلي را پيوند داد ... و من همواره گفته‌ام که مرد بزرگ، چون شهاب آسماني است و مردمان همانند هيزم در انتظارش بسر مي‌برند، همينکه فرو افتد آنان برافروخته مي‌شوند و شعله‌ور مي‌گردند »![[28]](#footnote-28).

سخنان خردپذير کارلايل، اذهان جمعي از متفکران غرب را به خود جلب کرد و بويژه چون از دل برآمده بود، بر دلهاي ايشان نشست. گفته‌هاي وي، ابرهاي بدبيني را از آفاق فکرشان زدود و اهميت و اوج اسلام را در فضايي پاک و روشن، پيش چشمانشان جلوه‌گر ساخت. افسانه‌ها و تهمت‌هاي بعد از جنگ! و دروغپردازي‌هاي قرون وسطايي، تا حدود زيادي عقب‌نشيني کردند و در لابلاي کتابها مخفي شدند!.

دانشمنداني برخاستند و به ترجمة آيات قرآن کريم و پژوهش در سيرت فرخندة پيامبرص همّت گماشتند. در ميان آن دانشمندان، شايد کسي که بيش از همه صراحت در جانبداري از پيامبرص نشان داد محقّق انگليسي جان دِيوِن پورت، نويسندة کتاب: «عذر تقصير به پيشگاه محمّد و قرآن»[[29]](#footnote-29) بود که در سال 1896 ميلادي کتاب پرارج خود را نگاشت و در سرآغاز کتابش قطعه‌اي از سخنان بلند کارلايل را نهاد تا نشان دهد که با تأييدِ کار او و بهره‌يابي از اثر وي، به تصنيف کتاب خود پرداخته است جان ديون پورت «عذر تقصير به پيشگاه محمّد و قرآن» را به چهار بخش تقسيم نمود، بخش نخستين را به «زندگي محمّدص» اختصاص داد. و در بخش دوم، از «قرآن و اخلاق» سخن مي‌گويد. بخش سوم را به عنوان «ردّ تهمت‌ها» آغاز کرده و به اتّهامات گوناگون، پاسخ مي‌دهد و در بخش چهارم «زيبايي‌هاي قرآن» را به معرض نمايش مي‌گذارد. نويسندة محقّق، مقدّمه‌اي هم -طبق معمول- بر اين کتاب نوشته و آن را با اين مَطلع آغاز مي‌کند:

«تحقيقات و بررسي‌هاي حاضر اثر ناچيزي است ولي با متنهاي صداقت و علاقمندي سعي شده‌ است تا دامن تاريخ حيات محمّد از لکّه تهمت‌هاي کذب و افتراهاي ناجوانمردانه تطهير شود. و نيز جهد کافي در دفاع از صدق دعوي او که يکي از بزرگترين و خيرخواهان جهان بشريت است بکار رفته است.

نويسندگاني که کورکورانه تحت تأثير تعصّب قرار گرفته‌ و گمراه شده‌اند و در نتيجه به حُسن شهرتِ زنده کنندۀ آئين يگانه‌پرستي اهانت روا داشته‌اند، نه فقط ثابت کرده‌اند که روح خيرخواهي مسيح – که با آن همه استقامت و قدرت در انجام آن پايداري نشان داد – در آنها تأثير ننموده است بلکه در قضاوت نيز راه خطا پيموده‌اند ...»[[30]](#footnote-30).

گذشته از جان ديون پورت، در کشورهاي اروپايي و نيز در آمريکا دانشمندان محقّقي به اسلام روي آودرند و در قرآن کريم وسيرت نبويص به تأمّل نظر کردند و نتايج مطالعات و بررسي‌هاي خود را منتشر نمودند که ذکر اسامي و آراء ايشان از حوصلة اين رسالة کوتاه بيرون است. در اينجا همينقدر نوشتة يکي از پژوهشگران را که از خاور شناسان معاصر، در انگليس بشمار مي‌رود ياد مي‌کنيم. وي که پروفسور مونتگُمري وات، استاد دانشگاه ادينبورو است که در سال 1961 ميلادي به نگارش کتابي تحت عنوان: «محمّد، پيامبر و سياستمدار»[[31]](#footnote-31) دست زد. پروفسوروات نيز در خلال کتاب خود به ريشة بدبيني غربيان نسبت به پيامبر ارجمند اسلامص اشاره مي‌کند و تلاش کارلايل را در کاهش اين بدبيني مي‌ستايد، چنانکه مي‌نويسد:

«در قرن دوازدهم افکار دربارة اسلام و دخالت مسلمانان در جنگ‌هاي صليبي چنان ناروا تعبير شد که اثر نامطلوبي در روحيه مردم گذاشت در حاليکه دقّت و توجّه عملي توأم با شرافت و غيرت و امانت و تحقيق، براي مطالعه و کسب اطّلاعات کامل و صحيح دباره دين محمّد لازم است. از آن زمان تاکنون مخصوصاً در دو قرن اخير پيشرفتهاي بسيار حاصل شده است ولي هنوز مقداري از داوريهاي غلط گذشته ادامه دارد. در دنياي کنوني که رابطه مسلمانان و مسيحيان از گذشته بهتر و محکمتر شده است، جاي آن دارد که هر دو بکوشند تا درباره رفتار محمّد توافق پيدا کنند. بدنام کردن او توسّط نويسندگان اروپايي موجب آن شده است که جنبه خيالي و تصوّري او بوسيله نويسندگان ديگر اروپا و اسلام به کمال مطلوب برسد... يکي از تهمت‌هايي که معمولاً به محمّد مي‌بندند آنست که او را شيادي معرّفي مي‌کنند که براي اقناع حسّ جاه‌طلبي و شهوت خود، تعاليم ديني را تبليغ مي‌کرد که خود بدروغ بودن آن اعتماد داشت! ...

اين نکته، نخستين مرتبه در صد سال پيش در خطابه‌هاي توماس کارلايل درباره قهرمانان، شديداً مورد اعتراض قرار گرفت و از آن پس، مورد قبول محقّقان نيز واقع شد که فقط ايمان عميق به مأموريت خود بود که محمّد را حاضر کرد سختيها و آزارهاي ايام اقامت در مکّه را تحمّل کند، در حالي که از نقطه‌نظر اوضاع جاري، اميد موفّقيت در آن بسيار ناچيز بوده»[[32]](#footnote-32).

البتّه پروفسور وات را در اينروزگار نمايندة خاورشناساني بايد شمرد که مي‌کوشند تا آگاهانه و منصفانه با اسلام روبرو شوند، هر چند آگاهيهاي ايشان دربارة اسلام هنور به مرحلة کمال نرسيده، و به مطالعات بيشتري نياز دارند ...

خاورشناسان مغرض!

در خلال سخنان آقاي وات به پيشرفت‌هاي دو قرن اخير دربارة اسلام‌شناسي اشاره شد، اين اشاره جريانِ غالبي را در اسلام‌شناسي غربي نشان مي‌دهد ولي چنان نيست که پيشرفتهاي مزبور را بتوانيم فراگير و عمومي بشمار آوريم زيرا خاورشناساني هم در اين دو قرن مي‌زيستند که آراء ايشان تفاوت چنداني با مفتريان قرون وسطي ندارد! اين خاورشناسان، يا از نوعِ کشيشان متعصّب و دور از انصافي بوده‌اند که از ابتدا به قصد «ردّيه نويسي»! به مطالعة اسلام روي آورده‌اند و يا از مأموران سياستها و قدرتهاي استعماري به شمار مي‌رفته‌اند که بر طبق مأموريت خود، به بررسي تاريخ اسلام و فرهنگ مسلمين علاقه نشان داده‌اند! و روشن است که با اين قبيل انگيزه‌ها، به احوال روحاني و هدايت الهي نمي‌توان نائل شد و حقيقت دين را که فراتر از تعصّبات نفساني و مطامع مادّي و نيرنگهاي دنيوي قرار دارد، به درستي نمي‌توان شناخت.

از جملة کشيشان متعصّبي که با کينه‌اي غريب و بُغضي شديد پاي در ميدان اسلام‌شناسي! نهاده‌اند هانري لامَنس خاورشناس بلژيکي است که در سال 1938 ميلادي وفات کرد. اين کشيش مسيحي، به مطالعات فراواني در زمينة ايام عربِ جاهلي و دوران صدر اسلام و روزگار اُمويان همت گماشت ولي از آنجا که بدبيني و تعصّب و خصومت، ذهنش را از آغاز مطالعات تسخير کرده بود نتوانست از بررسي‌هاي مفصّل خود به نتايج علمي و صحيحي برسد بلکه آرائي به ميان آورد که بطلان آنها به نزد اسلام‌شناسان محقّق و منصف - چه شرقي و چه غربي - بديهي و اَظهرُ من الشّمس است. لامنس براي آنکه پيامبر بزرگوار اسلامص و خاندان گرامي او را در اذهان، تنزّل دهد، مي‌کوشد تا أبوجهل و أبولهب و أبوسفيان و معاويه و يزيد را بالا ببرد و از آنها بنحو شگفتي ستايش کند! تا آنجا که فرياد اعتراض‌آميز خاورشناس فرانسوي پُل کازانُوارا بلند نمود.

راستي چگونه يک روحاني مسيحي از اين افراد ستمگر، همچون قهرمانان اخلاق و نوابغ تاريخ، تجليل مي‌کند؟! با آنکه جز بت‌پرستي و قساوت و خونريزي و قدرت‌طلبي، از ايشان در تاريخ اثري ديده نمي‌شود. و آنگاه از محمّد بن عبداللهص پيامبر بزرگي که با تعليمات و مجاهدات بي‌نظير خود، قوم عرب را از مذلّت و انحطاط به مجد و عظمت رسانيد، بدگويي و مذمّت مي‌نمايد؟! يا علي بن أبي طاللب قهرمان پارسايي و عدالت را که بقول کارلايل: «چاره‌اي نداريم جز آنکه او را دوست داشته باشيم»[[33]](#footnote-33) مورد اهانت قرار مي‌دهد.

بي‌مناسبت نيست در اينجا نقد و شکايتي را که جُرج جُرداق -نويسندة آگاه و منصف و پرشور مسيحي - از اين پدر روحاني و همکيش خود - يعني هانري لامنس - مطرح ساخته بياوريم تا گفتار ما از شائبة تعصّب دورتر باشد:

جرج جرداق در کتاب ارزندة «امام علي، نداي عدالت انساني» مي‌نويسد:

«لامنس، به لحاظ شناخت مدارک و شمول دانش، دائرة‌المعارفي کم‌نظير بود! ... اين سخن درباره خاورشناس پر دانشي چون او، حق است جز آنکه ما اکنون در صدد توضيح اين معنا هستيم که غرض‌ ورزيهاي لامنس، دانش فراوان وي را به تباهي کشيد! زيرا او علم خود را در خدمت حقيقت قرار نداد و أسناد بسياري را که در تصنيفاتش آورد، براي نماياندن چهره واقعيت بکار نبرد و نخواست تا اموري را که دربارۀ شرق قديمِ عربي بر ديگران پنهان مانده بود، به درستي روشن کند، بلکه متأسّفانه بايد بگوييم که اين خاورشناش دانشمند، در لحظه‌هاي بزرگ به دانش و وسعت اطلاعات خود خيانت کرد، در لحظه‌هاييکه تصميم گرفت تا آنچه را که تاريخ ثبت کرده و عمل و منطق و طبيعتِ حوادث بدانها گواهي مي‌دهند، معکوس جلوه دهد! بلکه تصميم گرفت عواطفي را که انسان نسبت به بزرگان مسلمين درصدر اسلام، احساس مي‌کند واژگونه سازد ... و چيزي که تو را بيش از اين به تأسّف واميدارد آنستکه هدف روشن لامنس در بدگويي از بزرگان راستينِ شرق، او را از رسالت علمي‌اش بکلّي بيرون برده است! از همينرو اگر امري دو وجه يا احتمال داشته باشد، أسناد و مدارک فراواني را که به تأييد وجهِ صحيح و رأي درست دلالت دارند، همه را رها مي‌سازد و به سَنَدي غريب و مقطوع که احتمالِ نادُرست را به خيال خودش تقويت مي‌کند اعتماد نشان مي‌دهد و هنگاميکه ببيند أسناد و دلائل فراواني که مؤيد يکديگرند فضيلتي از فضائل آن بزرگان را اثبات مي‌کنند خاموشي گرفته و سست مي‌شود يا اساساً موضوع را ناديده گرفته و دم نمي‌زند امّا همينکه ملاحظه کند يک عبارت کوتاه به بدگماني او کمترين اشارتي دارد به نشاط مي‌افتد و دليري مي‌نمايد و چه پرگوييها مي‌کند؟! و اين صفت، از صفات مردم دانشمند و عادل و منصف نيست بلکه به افتراء و بهتان نزديک‌تر است ... و لامنس به کمک چنين اسلوبي با حوادث شرقِ قديمِ عربي روبرو مي‌شود که از جمله آنها رويدادهاي مربوط به علي بن ابيطالب است. و با چنين روشي از يکسو به بحث دربارۀ محمّد و علي و ياران آندو مي‌پردازد و از سوي ديگر احوال أبوسفيان و معاويه و طرفداران ايشان را بررسي مي‌کند و (طبيعي است که) دسته اوّل را آماج تهمت و افتراء در تأليف خود، قرار مي‌دهد و دسته دوّم را براي تمجيد و تعظيم در نظر مي‌گيرد و در هر دو صورت، از مبالغه نيز دريغ نمي‌کند!»[[34]](#footnote-34).

به نظر ما رفتار اين پدر روحاني! يعني لامنس به کار يهوديان لجوج در صدر اسلام مي‌ماند که گروهي از آنان بخاطر دشمني با پيامبر اسلامص بسوي بت‌پرستان مکّه رفتند و به آنها دلداري دادند! که: «البتّه شما (مشرکان) از مسلمانان موحّد، راه يافته‌تر هستند»!! چنانکه گزارش اين کار در قرآن کريم (آية 51 از سورة نساء) آمده و مورّخان اسلامي و حتي يهودي نيز آنرا حکايت کرده‌اند[[35]](#footnote-35). با اينکه مسلمين در اصل يکتاپرستي با يهود هم عقيده بودند و نيز پيامبرانشان را باور داشتند و تورات و کتب انبياء‡ را تصديق مي‌کردند ولي بت‌پرستان مکّه در هيچيک از اين اصول، با يهوديان همفکر نبودند. آقاي هانري لامنس کشيش مسيحي، نيز ابولهبِ مشرک و ابوجهلِ بت‌پرست را بر پيامبري که بت‌پرستي را در عربستان ريشه‌کن کرد و مسيح و انجيل را تصديق نمود برتري مي‌دهد، آفرين بر انصافش!.

در اينجا چون از يهوديان و کينه‌ورزي ايشان با مسلمين سخن به ميان آمد، مناسب است از خاورشناسي يهودي‌الاصل يعني اِيگناس گُلْدزيهِر ياد شود که او نيز در غرض‌ورزي مهارتي تمام و يدي طولي دارد!.

گلدزيهر هم چون لامنس، با پافشاري شگفتي بدنبال آثار غريب و بي‌اعتبار مي‌گردد تا از مجموعة آنها کتابي موافق با اهداف خود فراهم آورد! و عجب آنکه گاهي کار وي به تحريف صريح اخبار مي‌انجامد و روايت نبويص را براي نيل به مقصد شيطنت‌آميزش! تغيير مي‌دهد چنانکه در کتاب مشهور خود يعني: «سخنراني‌هايي دربارۀ اسلام[[36]](#footnote-36)»[[37]](#footnote-37) که آنرا به زبان آلماني نگاشته، مي‌گويد:

«در يک روايتِ متواترِ اسلامي ... پيامبر اسلام لقبي را که در تورات آمده با خود حمل مي‌کند که همان پيامبر پيکار و جنگ «نَبِي القِتالِ وَالحَرب» باشد»![[38]](#footnote-38).

بايد نظر خوانندگان را به اين نکته معطوف دارم که در اصل آن روايت اسلامي، تعبير: «نَبِي القِتالِ وَ الحَرب» نيامده بلکه در آنجا با تعبير: «نَبِي الرَّحمَةِ وَ نَبِي التَّوبَةِ وَ نَبِي المَلحَمَة[[39]](#footnote-39)» از پيامبر ارجمند اسلامص ياد شده است (يعني: پيامبر رحمت و پيامبر توبه و پيامبر پيکار) و تفاوت اين دو تعبير، کاملاً روشن است که يکي جز جنگ‌طلبي چيزي را نمي‌رساند و ديگري، رحمت و توبه را بر جنگ مقدّم مي‌دارد و در حقيقت نشان مي‌دهد که جنگ پيامبر در آنجا برپا مي‌شود که جاي لطف و رحمت نباشد مانند رحمت آوردن بر مهاجمان ستمگر در وقت يورش و کشتار مظلومان! و بدين معني، حتّي مسيح هم اهل جنگ و شمشير بوده است! چنانکه در انجيل لوقا مي‌خوانيم که وي به حواريون خود فرمان داد: «کسي که شمشير ندارد، جامه خود را فروخته آنرا بخرد»![[40]](#footnote-40).

پس مسيح هم براي دفاع از خود و يارانش، آنها را مأمور ساخت تا به تهية سلاح پردازند (هر چند به علّت کثرت دشمن، امکان بهره‌گيري از آن را نيافت).

و ما پيش از اين يادآور شديم که جنگهاي پيامبر گرانقدر اسلامص صورت دفاعي داشته و در آثار خود، دلائل و شواهد اين مدّعا را به تفصيل ياد کرده‌ايم. باري، از تحريف روايت مذکور بخوبي برمي‌آيد که گلدزيهر چه غرضي را دنبال مي‌کرده است!.

اين قبيل خاورشناسان، مسلمانان را به انديشه مي‌برند که نکند در کار خاورشناسي، عوامل سياسي و استعماري هم دخالت داشته باشند!.

و بي‌گمان، شبکه‌هاي يهود در اين‌باره از اعمال نفوذ خودداري نمي‌کنند وگرنه، چنانکه جرج جرداق يادآور شده اينگونه کارها از دانشمندان محقّق که جز از وجدان خود دستور نمي‌گيرند، سر نمي‌زند و اين شيوه‌ها زيبندة پژوهشگران منصفي که خويش را وقف دانش کرده‌اند، نيست.

با اينهمه، علماي اسلامي از تلاش خاورشناسان غربي بطور کلّي ناخشنود نيستند چرا که کار ايشان ظاهراً کاري علمي است و اگر چه پاره‌اي از آنان به اغراضي آلوده هستند ولي باز هم چون به مدارک و مأخذ تاريخي توسّل مي‌جويند، جاي بحث و گفتگو و نقد و ردّ براي محقّقان اسلامي باقي مي‌ماند چنانکه استاد، محمّد غزالي مصري[[41]](#footnote-41) در کتاب: «دفاعٌ عن العَقيدةِ والشَّريعة» شبهات گلدزيهر را پاسخ داده و اينجانب نيز در خلال سه جلد کتاب[[42]](#footnote-42) «خيانت در گزارش تاريخ» برخي از آراء خاورشناسان را نقد کرده‌ام.

##

سلمان رشدي و بازگشت به قرون وسطي!

امّا کار سلمان رشدي از مقولة ديگري است، او رمان‌نويسي و قصّه‌پردازي را بهانه قرار داده تا به مقدّسات ديني ناسزا بگويد! او «تخيل» را با «واقعيت» در هم آميخته تا به سهولت، بزرگان دين را در معرض توهين قرار دهد. او در پي مدارک و مأخذ براي سخنان خود برنمي‌آيد به همين جهت، صفحات کتاب وي از ارجاع به منابع تاريخي خالي است، چيزي که براي سلمان رشدي اهميت دارد و «پيام نهايي» او شمرده مي‌شود، انکار ديانت و سَبُک شمردن اخلاق و تشويق خواننده به ثروت‌اندوزي و عشرت‌طلبي است! در پشت سرش نيز سياست‌هاي شوم غربي ايستاده‌اند و از وي حمايت مي‌کنند. بنابراين کار تازة او دربارة پيامبر بزرگوار اسلامص نوعي ارتجاع و واپس‌گرايي شمرده مي‌شود. بازگشتي انحطاط‌آميز به قرون وسطي است، بازگشت به روزگاري است که استشهاد و استدلال در برابر اسلام، جاي خود را به افتراء و استهزاء داده بود و خيالبافي و افسانه‌سرايي به جاي پژوهشهاي تاريخي حکومت مي‌کرد. بنابراين شگفت‌آور نيست که ملاحظه کنيم سلمان رشدي بهنگام ياد آوردن نام پيامبرص واژة ماهوند[[43]](#footnote-43) (به معناي تاريکي) را به کار مي‌برد زيرا اين واژه چنانکه پروفسور انگليسي مونْتگُمْري وات در کتاب: «محمّد، پيامبر و سياستمدار» آورده در اروپاي قرون وسطي براي استهزاء پيامبر اسلامص بکار برده مي‌شد[[44]](#footnote-44) و سلمان‌رشدي، نويسنده کهنه‌انديش و قرون وسطايي است که خود را هندي مترقّي و انگليسي متجدّد نشان مي‌دهد!.

و شگفت از سياستمداران عقب‌افتاده‌اي که سلمان رشدي را براي رويارويي با اسلام و مسلمانان برگزيده يا تشويق کرده‌اند، آيا آنها، پهلواني نيرومند‌تر از وي براي پا نهادن در اين ميدان سراغ نداشتند؟ آيا ديگر کشيش متعصّب ولي پُر مطالعه‌اي همچون «هانري لامنس» در دستگاه عريض و طويلشان يافت نمي‌شد؟ آيا آنان، يهودي حديث‌ساز ولي با سوادي چون «ايگناس گلدزيهر» در مؤسّسات شرق‌شناسي خود پيدا نکردند، که دست بدامان سلمان رشدي زدند؟! اگر چنين باشد بايد گفت معلوم مي‌شود که خاورشناسي دلخواهِ سياستمداران، به حالت احتضار افتاده و در لحظه‌هاي جان دادن است!.

ما خوب مي‌دانيم که نگارش کتاب: «آيات شيطاني[[45]](#footnote-45)» به قلم سلمان رشدي، به منزلة واکنشي خصمانه در برابر انقلاب اخير ايران شمرده مي‌شود و همانگونه که پس از جنگهاي صليبي، سياستمداران غرب دشنامنامه‌هايي را بر ضدّ اسلام و پيامبر بزرگش انتشار دادند امروز نيز در صدد برآمده‌اند تا تبليغات ضدّ غربي ايران را بدينوسيله پاسخ گويند! (چنانکه کتاب سلمان‌رشدي بوضوح از انقلاب ايران بدگويي مي‌کند) ولي:

اولاً: کشور ايران تنها کشور اسلامي در جهان نيست تا سياستمداران غرب بمحض خشمناک شدن از ايرانيان، با اسلام به خصومت برخيزند. اسلام، فرهنگ عظيم گسترده‌اي است که نزديک به يک ميليارد انسان را در سراسر گيتي زير پوشش خود دارد و اهانت به مقدسات اين قشر عظيم البته در روابط آنها با غرب اثر منفي مي‌گذارد و مشکلاتي را فراهم مي آورد که روي هم رفته بنفع سياست غربي نيست چنانکه در گردهم‌آييهاي مسلمانان دنيا و اعتراضات شديد ايشان به رشدي و حمايت کنندگانش، اين معنا نمودار شد.

ثانياً: رويارويي ظفرمندانه! با يک فرهنگ ريشه‌دار و ژرف و پهناور که هزاران دانشمند چون: بيروني و ابن‌سينا و ابن رشد و غزالي و رازي و ابن هيثم ... و جز ايشان را پرورش داده، هرگز با زشت‌گويي و استهزاء و دروغپردازي ممکن نيست. آيا سياستمداران غرب و به ويژه ديپلمات‌هاي انگليس (يعني پناهگاه سلمان رشدي) اين‌معناي ساده را نفهميده‌ايد؟!.

ثالثاً: بزرگان گفته‌اند: «آزموده را، آزمودن خطا است» آري، بدخواهان اسلام در غرب، پيش از اين تجربه کرده‌اند که مبارزه با پيامبر گرامي اسلامص از راه استهزاء و افتراء به جايي نمي‌رسد و به نتيجه دلخواه نمي‌انجامد و چندي نمي‌گذرد که پژوهشگراني منصف از ميان خودشان برمي‌خيزند و به نفي و ردّ تهمت‌ها همّت مي‌گمارند و «عذر تقصير به پيشگاه محمّد و قرآن» مي‌نگارند! بنابراين، خطاي گذشته را نبايد از سر گرفت بويژه که امروز دانش و فرهنگ بشر توسعه يافته و ارتباط مردم جهان با يکديگر بيش از روزگار پيشين شده و از طرفي، محقّقان اسلامي نيز خاموشي نمي‌گيرند و بزودي از چهرة زشت تهمت‌ها پرده بر مي‌گيرند و نداي ايشان در رسوايي و دروغپردازان به همه جا مي‌رسد و آرزوي دشمنان نقش بر آب مي‌شود!.

رابعاً: سلمان رشدي در آيات شيطاني خود! نه تنها پيامبر اسلام و همسران و ياران او را به استهزاء گرفته بلکه بنياد ديانت را انکار نموده و تشويق چنين کسي در اين روزگار که مغرب‌زمين از ضعف خداپرستي و اخلاق، ضربه‌هاي زيانبار مي‌خورد، به مصلحت غرب تمام نمي‌شود و اقدامي است که بر آتش الحاد و فساد دامن مي‌زند و بحران معنويت را در آنجا افزونتر مي‌کند.

سياستمداران غربي که خود را به منافع کشورشان علاقمند نشان مي‌دهند، اگر از ما نويسندگان اسلامي و پيروان محمّدص سخن حق را نمي‌شنوند، لااقل به اندرز بزرگان و دانشمندان خود گوش فرا دهند و دشمني با خويشتن را به کنار نهند که بقول دانشمند شهير فرانسوي: لوئي دوبُرْگلي:

«خطر يک تمدّن خيلي پيشرفته در خود آن تمدّن نيست بلکه اگر در آنجا به موازات پيشرفتهاي مادّي، ترقّي روحاني ايجاد نشود خطري پديد مي‌آيد که آن را محصول عدم تعادل بايد شمرد»[[46]](#footnote-46).

آري، امروز کشورهاي غربي بدام اين خطر جدّي درافتاده‌اند و اختلاف سطح ماديات در معنويات، آسيب‌هاي سختي بر آنان وارد ساخته و رواج فساد و اعتيادهاي ويرانگر و بيماريهاي روحي و جنسي (مانند ايدز و غيره) در آنديار، گواه روشني بر اين مدّعا شمرده مي‌شود.

پس بکجا مي‌رويد؟ و چرا بجاي درمان دردهاي خود، با درمانگران اين بيماريها يعني پيامبران خدا، سر عناد و لجاج داريد؟!.

چرا به الحاد و فساد که تعادل تمدّن شما را بر هم مي‌زند، براي تاخت و تاز ميدان مي‌دهيد؟ چرا از امثال سلمان ‌رشدي در اعلان کفر بخدا و انکار اديان و تمسخر پاکدامني تقوي پشتيباني مي‌کنيد و جايزه‌هاي پياپي به او مي‌بخشيد؟ ...

ترفند رشدي در شيوة نگارش

سلمان رشدي در نگارش «آيات شيطاني» از سَبْکِ «رئاليسم جادوئي[[47]](#footnote-47)» پيروي مي‌کند. وي اساس تاريخي را تغيير مي‌دهد و رويدادها را دگرگون مي‌سازد و تخيل را با واقعيت مي‌آميزد و در اينکار، هيچ قانون و ضابطه‌اي را هم رعايت نمي‌کند و «دل تنگش هر چه مي‌خواهد، مي‌گويد!». سَبک مزبور اگر هم در داستان‌نويسي و افسانه‌سرايي مفيد باشد ولي بي‌ترديد براي شرح احوال بزرگان، به هيچ‌وجه مناسب نيست. بويژه براي بيان سيرت پيامبري که تاريخ زندگي و سوانح حياتش در دسترس همه قرار دارد بکلّي بي‌معني شمرده مي‌شود. چه لزومي دارد که ما در شرح زندگي محمّدص به پندار بافي و حادثه‌تراشي روي آوريم و هر چه دلخواهمان باشد از رَطْب و يابس بهم ببافيم؟

روشن است که گزينش اين سبک از سوي سلمان رشدي، نوعي حيله و ترفند بشمار مي‌رود تا از اينراه به آساني بتواند به پيامبر پاک اسلامص اهانت ورزد يا کساني را در معرض اتّهام قرار دهد و در عين حال، راه انکار و حاشا کردن هم برويش باز باشد![[48]](#footnote-48).

گواه ما در اين مقام سخن خود سلمان رشدي است که ضمن کتاب «شرم»[[49]](#footnote-49) دربارة اسلوب نوشتارش چنين مي‌نگارد:

«خوشبختانه آنچه مي‌نويسم نوعي افسانه امروزي است، بنابراين مسأله‌اي ندارم، به کسي بر نمي‌خورد، گفته‌هايم را خيلي جدّي نمي‌گيرند. در نتيجه، لزومي هم ندارد که عليه من اقدامي بکنند، چه راحت!»[[50]](#footnote-50).

اين تعليل، نشان مي‌دهد که رشدي در صدد بوده تا مسائلي را مطرح سازد که اگر آنها را بي‌پرده ابراز مي‌داشته بيم آن مي‌رفته است که اقداماتي خطرناک بر ضدّ وي صورت پذيرد و پيدا است که مسائل مزبور از نوع مخالفتهاي خاورشناسان با اسلام يا منطق ديانت نبوده است زيرا در اينصورت حدّ اکثر بيم سلمان رشدي بدانجا مي‌انجامد که کسي از مسلمانان پاسخي به وي دهد يا يکي از دينداران بر ضدّ سخنانش، رساله‌اي بنگارد. پس نوشتاري که اقدامات خطرناکي در پي داشته، چه سخناني مي‌توانسته باشد؟

حقيقت آنست که سلمان رشدي تصميم داشته تا راه بدگويي به شخصيت‌ّها و متّهم ساختن آنها را در پيش گيرد چنانکه کتاب آيات شيطانيش بر اين تصميم گواهي مي‌دهد و گواه ديگري که اين مقصود را روشنتر مي‌سازد برخورد اتّهام‌آميز سلمان رشدي با نخست‌وزير پيشين هند اينديرا گاندي است!.

ماجراي مزبور از اين قرار است که سلمان رشدي در چاپ اوّل کتاب: «بچه‌هاي نيمه شب[[51]](#footnote-51)» يعني در سال 1981، با کمال وضوح اينديرا گاندي را متّهم ساخت که با بي‌توجّهي خود، موجب مرگ شوهرش فيروز گاندي شده است و در اين‌باره مي‌نويسد:

«آقاي فيروز گاندي در سال 1960 در سنّ چهل و هفت سالگي، بر اثر سکته قلبي درگذشت. اغلب گفته مي‌شود که سانجاي پسر کوچک خانم گاندي، او را مسئول مي‌داند که با بي‌توجّهي به پدرش باعث مرگ او شده است. به همين دليل، مادرش را آنچنان زير سلطه کشيده است که در هيچ موردي نمي‌تواند به او نه بگويد»![[52]](#footnote-52).

آيا چنين اتّهامي تنها به دليل اينکه: «اغلب گفته مي‌شود ...!» قابل اثبات است؟ و آيا هيچکس حق دارد که با شنيدن شايعه‌اي، ديگري را به قتل متّهم سازد و سپس آنرا در کتاب خود ثبت نمايد و در هزاران نسخه به نظر عموم برساند؟

باري، اينديرا گاندي از سلمان رشدي و ناشر کتاب وي، به مراجع قضائي شکايت نمود و اين هر دو تن، در دادگاه مجرم شناخته شدند. دادگاه (در سال 1984) سلمان رشدي و ناشر کتابش را محکوم کرد که از بانو گاندي رسماً پوزش بخواهند. ضمناً ناشر کتاب موظّف گشت تا تمام هزينة دادگاه را بپردازد ودر چاپهاي بعدي، اتّهام اينديرا گاندي را از متن کتاب حذف کند و همچنين سخنان توهين‌آميز رشدي را نسبت به مردم هند از آن کتاب بردارد.

اتّهام سلمان رشدي دربارة نخست‌وزير هند چنانکه بنظر خوانندگان رسيد، اتّهامي صريح و بي‌پرده بود و همين صراحت براي رشدي ماية گرفتاري و بدنامي شد. بنابراين، نويسندة «آيات شيطاني» در صدد برآمد تا در کتاب تازه خود راه ديگري را بپيمايد و پيامبر بزرگ اسلامص و همسران پاکدامن و ياران ارجمند او را با اسلوبي غير صريح، مورد اتّهام قرار دهد. اينستکه بسوي «رئاليسم جادويي» که قبلاً هم با آن سر و کار داشت، دست توسّل دراز کرد تا خيالش از اقدام مخالفان، آسوده بماند. ولي چنانکه مي‌دانيد اين سبک نفرين شده! براي او معجزه‌اي ببار نياورد و بزودي فتواي قتلش صادر شد!.

بايد توجه داشت که اگر شيوة نگارش مزبور در «بيوگرافي نويسي» رواج يابد و نويسندگان دنيا بخواهند شرح زندگاني بزرگان عالم را بصورتي غير مستند و تخيلي بنگارند و از تهمت و دروغ دربارة آنها دريغ ندارند! در آن صورت، ارزش و احترام افراد خدمتگذار و فداکار در جوامع بشري تنزّل مي‌يابد وماية دلسردي و يأس آنان فراهم مي‌آيد و البتّه زيانهايي که از اين راه به فرهنگ و تمدّن بشر خواهد رسيد قابل انکار و احصاء نيست. و چه بسا خود سياستمداران غربي که امروزه از سلمان رشدي حمايت مي‌کنند، در دام همين اسلوب تاريخ‌‌نگاري! بيافتند و در معرض افتراهاي گوناگون قرار گيرند.

ما از طرفداران سلمان رشدي در غرب مي‌پرسيم که اگر نويسنده‌اي مثلاً به نگارش بيوگرافي آلبرت اينشتين فيزيک‌دان بزرگ جهان، دست بزند و در خلال آن بتصريح و کنايه، دانشمند نامبرده را مورد سخريه و اهانت قرار دهد و ادّعا کند که اينشتين، تئوري «نسبيت» را از فلان مرد شرقي دزديده وگرنه خود، يک قاچاقچي موادّ مخدّر و سر دستة گانگسترها بوده است! آيا شما مردم متمدّن، کار اين نويسندة پريشان گفتار را زشت نمي‌شمريد و او را در خور ملامت و مذمّت نمي‌دانيد؟ و چنانچه نويسندة مزبور بهنگام رويارويي با سرزنشهاي شما، عذر آورد که: «کتاب من ساختاري تخيلي و رؤيا‌گونه دارد و از اينرو اجازه داشتم که اينشتين را به سخريه گيرم!» آيا عذرش را مي‌پذيريد و در اهانت به اينشتين وي را مجاز مي‌شماريد؟

يقيناً کسي که به دانش و تحقيق ارج مي‌نهد و حکيمان و دانشمندان را محترم مي‌دارد، به پرسشهاي گذشته پاسخ منفي خواهد داد و هرگز نمي‌پذيرد که نويسندگان کج‌انديش به بهانة «خيال‌پردازي» دانشمندان جهان را مورد اهانت قرار دهند و از احترام و اعتبار ايشان در نظر مردمان بکاهند. پس چگونه توقّع دارند که مسلمانان اجازه دهند کسي همچون سلمان رشدي، به پيامبر مقدّس اسلامص و همسران و يارانش اهانت ورزد و آنگاه عذر آورد که:

«اين کتاب، ساختاري خيالي و رؤياگونه دارد»![[53]](#footnote-53).

ما گمان نمي‌کنيم که حتي خود سلمان رشدي بپذيرد که نويسنده‌اي در شرح زندگاني وي قلم‌فرسايي کند و در خلال نوشتارش، اعمال زشت و تنفّرانگيزي را بدو نسبت دهد و عذرش اين باشد که من آن بيوگرافي را در عالم تخيل و رؤيا تهيه کرده‌ام! مگر آنکه سلمان رشدي اساساً بدي و زشتي را باور داشته باشد و هر کاري را نسبت بخود خوب و زيبا بشمارد که در اينصورت فتواي قتلش را نيز بايد اقدامي برازنده تلقّي کند!.

##

حقارت سلمان رشدي

رشدي که در کار نويسندگي، نه از ذوق ولتر برخودار است که لااقل بدستاويز تحريف تاريخ، افسانه‌اي هنرمندانه بيافريند و هيجان خواننده را برانگيزد و نه حوصلة و تتبّع لامنس و گلدزيهر را دارد که کتاب خود را از مراجع و مأخذ گوناگون پر کند هر چند مانند آندو تن، با غرض‌ورزي به گزارش‌هاي تاريخي بنگرد! هنر او را در آيات شيطاني‌اش، تغيير نامها و دشنامگويي به شخصيت‌ها، و پر کردن فضاي داستان از رويدادهاي جنسي است! و اين امر بر حقارت سلمان رشدي در کار نويسندگي دلالت مي‌کند چرا که آميختن واقعيت با تخيلات شهواني و انباشتن کتاب از زشتگويي، پست‌ترين نوع نويسندگي به شمار مي‌آيد که نفوس حقيري از نويسندگان بدان اقبال مي‌کنند و نيز معمولاً مورد پسند کساني از خوانندگان قرار مي‌گيرد که با نويسندة داستان، سنخيت روحي و تجانس فکري دارند.

آري رشدي، کتاب خود را با دشنام‌هاي گوناگون به ياران پيامبرص همچون مثلّث تُفاله (براي سلمان و خالد و بلال) و کودنها و دلقک‌ها و لندهورسياه[[54]](#footnote-54) (براي بلالِ محروميت کشيده و شکنجه ديده) و امثال اين ناسزاها آراسته است! و همچنين بخش مبسوطي از کتابش را به توصيف «فاحشه‌‌خانه‌‌اي» اختصاص داده که زناني بدکار در آنجا بخدمت مشغولند! و رشدي نام همسران پاک پيامبر اسلامص را بر اين روسپيان آلوده نهاده و در طول کتاب، به تدريج زنان پيامبرص را به لحاظ هويت، جانشين آنها مي‌کند. در سطوح ديگر کتاب نيز مسائل جنسي، بگونه‌اي انحراف‌آميز جلوه داده مي‌شود مثلاً در آنجا که «صلاح ‌الدّين چامچا» توسّط مردي در خانة پدرش مورد تجاوز جنسي قرار مي‌گيرد، يا در آنجا که سرپرست جبرئيل (جوان هندي) با وي به عمل شنيع مي‌پردازد. پس شگفت‌آور نيست که کتاب «آيات شيطاني» در مغرب‌زمين، ماية شادماني و پسند خاطر کساني واقع شده باشد که به حمايت از «همجنس‌گرايي» شهرت دارند و يا از روسپيگري و اهل فحشاء جانبداري مي‌کنند! چنانکه نشرية بدنام «اسکرو» چاپ نيويورک که بلندگوي روسپيان و منحرفان بشمار مي‌آيد، از کتاب «آيات شيطاني» سرسختانه حمايت کرده است! ... از سوي ديگر گيلون ريتکن، ناشر کتاب رشدي از يهوديان انگليس شمرده مي‌شود و برخي از نشريات يهودي نيز دفاع از رشدي را با حرارت بعهده گرفته‌اند مانند روزنامة انگليسي ساندي‌تايمز که به مديريت يهودي مشهور، رابرت مردوخ منتشر مي‌شود. سرپرست اين روزنامه ضمن تعريف و تمجيد از هنر رشدي! به مقامات مربوطه پيشنهاد نموده که جايزة ادبي سالانة انگليس را به وي اختصاص دهند و اين پيشنهاد به موقع قبول مي‌افتد و جوائز سنگيني به رشدي داده مي‌شود[[55]](#footnote-55). بعلاوه، دولت انگليس در عمل نيز حمايت خود را از رشدي اعلان مي دارد. اين همه تأييد و تشويق، آن هم دربارة يک قصّه‌نويس بي‌مايه، اهل فکرت را بدين گمان مي‌افکند که سلمان رشدي از آبشخور ديگري سيراب مي‌گردد و به جاي خدمت به فرهنگ و هنر، در خدمت توطئه‌هاي يهوديان و سياست‌بازيهاي بريتانياي کبير! نقش بازي مي‌کند.

اساساً معلومات رشدي دربارة سيرت نبويص در حدّي نيست که بتواند بصورتي ژرف و محقّقانه در اين زمينه اظهار نظر کند و مخصوصاً ابعاد معنوي اسلام را بخوبي بشناسد زيرا که او در سنّ 13 سالگي ترک وطن کرده و از هندوستان، رهسپار انگليس شده است و در انگليس نيز از معنويات اسلام بهره‌اي نبرده، پس چگونه مي‌تواند از اين معني سخن بگويد و صاحبنظر شمرده شود؟!.

در اثبات اين مسئله لزومي ندارد که ما قلم‌فرسايي کنيم و سخن را طولاني نماييم زيرا خود سلمان رشدي ضمن کتاب «شرم» بر فقر معنوي خويش اعتراف نموده و در اين‌باره نوشته است: «وقتي کسي از سرزمين زادگاهش واکنده مي‌شود، او را مهاجر مي‌نامند. وقتي کشوري اين کار را مي‌کند (مثلاً بنگلادش) کارش را جدايي يا انفصال مي‌گويند. مي‌دانيد بهترين ويژگي آدمهاي مهاجر و کشورهاي جدا شده چيست؟ به نظر من، اميدواري است ... مي‌دانيد بدترين ويژگي آنها چيست؟ اينست که چمدانهايشان خالي است! منظورم چمدانهاي معنوي است و نه آنهايي که از چرم و مقوّا ساخته شده است و تک و توکي يادگارهاي معني‌باخته در آنها يافت مي‌شود. ما فقط از زادگاهمان واکنده نشده‌ايم، از تاريخ و ياد و زمان هم جدا شده‌ايم. شايد من هم چنين آدمي باشم و پاکستان هم چنين کشوري»[[56]](#footnote-56).

ما اعتراف رشدي را دربارة اينکه «چمدانهاي معنويش خالي است»! مي‌پذيريم و چون به کتاب «آيات شيطاني» نظر مي‌افکنيم، خلأ معنوي و اخلاقي و فرهنگي را در نويسندة کتاب کاملاً درک مي‌کنيم چرا که متأسّفانه کتاب مزبور را سرشار از غلط‌گويي و انباشته از صحنه‌هاي زشت و تيره مي‌بينيم. افسانه‌سازيهاي رشدي با هيچ مدرک و مأخذي قابل تطبيق نيست و جز عالم خيال! مرجعي براي آنها نتوان پيدا کرد. رشدي از ساختن و بهم انداختن اين افسانه‌ها دو غرض اساسي را دنبال مي‌کند، يکي آنکه مي‌کوشد تا وحي محمّديص را بکلّي منکر شود و ديگر آنکه سعي دارد همسران و نزديکان پيامبرص را به فساد متّهم سازد. امّا در هيچيک از اهداف خود موفّق نيست زيرا براي اثبات نخستين هدفش اين دورغ را از خود بافته که: سلمان پارسي (صحابه گرانقدر پيامبري) مردي شرابخواره و زن‌‌باره بود! ضمناً در شمار «نويسندگان وحي» نيز در آمد! سپس به ميل خود آيات قرآن را تغيير داد و حتّي آيه‌سازي مي‌کرد! و عجب آنکه پيامبر اسلامص درنمي‌يافت که آيات اصيل قرآني کدامين بوده و ساختة دروغين سلمان کدام است! از همينرو، سلمان دست از ايمان برداشت و به ارتداد گراييد[[57]](#footnote-57). رشدي از نگارش اين قصّه مي‌خواهد خواننده را در وحي محمّدي به انکار وادارد و در اعتقاد به صدق پيامبرص رخنه پديد آورد با اينکه:

اوّلاً: مدارک تاريخي در گزارش از زهد و پارسايي و حقيقت‌جويي سلمان، هم‌داستانند. و همگي استواري او را در ايمان به پيامبرص تا پايان زندگي ياد مي‌کنند. سلمان رشدي اگر عادت ندارد که در اين‌باره، به تواريخ و أسناد اصيل عرب بنگرد لااقل به کتاب: «سلمان پاک و شکوفه‌هاي معنويت اسلام در ايران[[58]](#footnote-58)» اثر پروفسور ماسينْيون، پژوهشگر شهير فرانسوي نگاه کند و قدري خجالت بکشد!.

ثانياً: در هيچ يک از مأخذ تاريخي نيامده که سلمان پارسي از جملة نويسندگان وحي (مانند علي بن أبي طالب و عثمان بن عفّان و زيدبن ثابت و ديگران) بوده تا چه رسد به آنکه وحي نبويص را بدلخواه خود دگرگون کرده باشد!.

ثالثاً: قرآن کريم همة سخنوران عرب را فراخوانده تا اگر در وحي قرآني ترديدي دارند بکوشند تا دست کم يک سوره همچون سوره‌هاي قرآن بسازند و به نمايش گذارند[[59]](#footnote-59). و از ميان آن همه عربهاي فصيح - از شاعر و خطيب - که با اسلام سر دشمني داشتند، يک تن هم نتوانست چنين هنري از خود نشان دهد. آنوقت چگونه سلمان پارسي زبان، که عمري در ميان غير عرب گذرانده، از راه رسيده و چنان سوره‌هايي ساخته که حتي خود پيامبرص هم عبارات عربي او را از آيات بليغ قرآني باز نشناخته است؟! آخر دروغ هم حدّ و حسابي دارد!.

رشدي در پي دروغپردازي‌هاي گذشته‌اش، مي‌کوشد تا سلمان پارسي را در صحنه‌هاي ديگر نيز به مخالفت با پيامبر متّهم سازد تا اين انديشه را در خواننده تقويت کند که سلمان، به هيچ‌وجه وحي محمّدي را باور نداشت، مثلاً افسانة دراز و مکرّري پيش آورده مبني بر اينکه بت‌پرستان عرب به پيامبر پشنهاد کردند که با آنها از راه سازش درآيد و خدايان ايشان را بستايد. پيامبرص در انجام اين عمل با سلمان پارسي رايزني کرد و سلمان با اقدام بدينکار آشکارا مخالفت ورزيد ولي پيامبرص بي‌اعتناء به رأي وي به ستايش بت‌ها پرداخت! با آنکه همة تواريخ اتّفاق دارند که پيشنهاد بت‌پرستان به روزگار قبل از هجرت يعني دوران مکّه مربوط مي‌شود و سلمان پارسي چنانکه ابن هشام[[60]](#footnote-60) و ابن سعد[[61]](#footnote-61) و ديگران آورده‌اند در دوران مدينه، بحضور پيامبرص رسيد و در مکّه از سلمان پارسي خبري نبود! بعلاوه، قرآن کريم از اين ماجري به روشني حکايت نموده و به تصريح آورده است که پيامبرص به توفيق خدا از تمايل به پيشنهاد مشرکان خودداري نمود که اگر چنان نکرده بود سخت گرفتار عقوبت و مجازات مي‌شد[[62]](#footnote-62)! پس سلمان رشدي جز اتّهام و افتراء چه دليلي بر ادّعاي خود دارد؟.

امّا در مورد همسران پيامبرص بايد دانست که محمّدبن عبداللهص در حالي که بيست و پنج سال داشت با خديجه -عليها السلام- که پانزده سال بزرگ‌تر از وي بود ازدواج کرد و تا خديجه در دنيا مي‌زيست همسر ديگري برنگزيد و خديجه در حدود 65 سالگي وفات کرد. بنابراين، پيامبر اکرمص تمام دوران جواني خود را با تنها همسرش بسر آورد و اگر مردي هوسباز بود با توجّه به رواج چند همسري در مکّه مي‌توانست در اين دوران همسراني ديگر نيز انتخاب کند. البتّه بعد از آنکه خديجه رخت از اين جهان بر بست پيامبر زناني را به ازدواج خود درآورد. امّا در اين زناشويي‌ها، هرگز از اهداف مقدّس خود دور نشد و مصالح جامعة عربي را از ياد نبرد بدين معني که ازدواجهاي او ماية ايجاد رابطه با قبائل عرب، و ترک جنگ و خونريزي، و نقض رسوم خرافي و سرپرستي زناني که شوهرانشان در جنگ کشته شده بودند و امثال اين مصالح مي‌شد که شرح يکايک اين امور در اين رسالة کوتاه نمي‌گنجد و ما در بخش چهارم از کتاب «خيانت در گزارش تاريخ» در اين زمينه به طور گسترده سخن گفته‌ايم و از کساني که در غرب بسر مي‌برند و بر چند همسري پيامبر ما خرده مي‌گيرند در شگفت هستيم مگر «کتاب مقدّس» خود را نخوانده‌اند که گزارش مي‌دهد پيامبراني چون ابراهيم و يعقوب و داود و سليمان‡ هر کدام بيش از يک همسر داشتند؟ پس چرا به پيامبران مزبور اعتراض ندارند؟ امّا چنانچه بر هيچ ديني پايبند نيستند، شگفتي ما از ايشان افزونتر است! زيرا که ايندسته هر چند رسماً از يک همسر برخوردارند ولي در عمل با دهها زن ارتباط جنسي دارند و هيچ قيد و شرطي را نيز در اينکار لازم نمي‌شمرند، آنگاه از مسلمانان که براي چند همسري، شرائطي بس دشوار را بايد تحمّل کنند عيب مي‌گيرند! يا بر پيامبر بزرگشان اهانت روا مي‌دارند. آيا اينکار، شرط انصاف است؟!.

امّا زشتي کار سلمان رشدي که به همسران پاک پيامبرص جسارت ورزيده از همه بيشتر است زيرا که اگر او يکبار تاريخ عصر نبوي را خوانده بود بخوبي درمي‌يافت که مسلمانان در آنروزگار چه ارج و احترامي براي پيامبر خداص و همسرانش قائل بودند بطوريکه، هر کدام از آنان را «اُمُّ‌المؤمنين» يعني مادر روحاني خود مي‌شمردند، آري چنان زنان مقدّسي را با روسپيان خيابان‌هاي انگليس، سنجيدن! به خوبي نشان مي‌دهد که چمدانهاي خالي سلمان رشدي را در انگليس از چه اخلاقي پر کرده‌اند.

اي آزادي! بنام تو چه جنايت‌ها که نکرده‌اند؟!

برخي از روزنامه‌نگاران غربي همينکه ملاحظه کردند مسلمانان از تهمت‌هاي سلمان رشدي خشمگين و خروشان شده‌اند، بانگ و فرياد برآورده‌اند که: «اي داد! پس آزادي کجا رفت؟!» حقّاً که اين دسته، مفهوم آزادي را درنيافته و يا عمداً آنرا تحريف کرده‌اند. شک نيست که آزادي افراد، امري ارجمند و محترم است اما حدود آن تا کجاست؟ آري، آزادي فرد تا آنجا مي‌تواند گسترده باشد که براي ديگران زياني ببار نياورد، يعني آزادي ايشان را سلب نکند و آبرو و حيثيت آنان را به بازي نگيرد. و فهم اين مسئله در قرن بيستم کاري دشوار نيست که به توضيح و تمثيل نياز افتد. اسلام هم مي‌گويد که انسانها آزادند، امّا نه آزاد براي آنکه به ديگران تهمت زنند و ناسزا بگويند و جامعه را بفريبند ...! اين چنين آزادي، از زهر کشنده براي جامعة انساني خطرناک‌تر است! آيا مي‌توان باور کرد که روزنامه‌نگاران غربي اين حقيقت را نمي‌دانند؟! شگفتا که چون سلمان رشدي در کتاب «بچّه‌هاي نيمه‌شب» اينديرا گاندي را بدون دليل، مورد اتهام قرار داد و آنگاه در دادگاه مجرم و محکوم شناخته شد، کسي از روزنامه‌نگاران مزبور به رأي دادگاه اعتراضي نکرد و آنرا برخلاف آزادي نشمرد ولي اينک که مسلمانان گيتي از تهمت‌ها و دورغپردازيهاي رشدي خشمناک شده‌اند، آقايان، سنگ آزادي به سينه مي‌زنند! تاچر نخست‌وزير انگليس، به نام «آزادي» از سلمان رشدي حمايت مي‌کند ولي خود وي دستور مي‌دهد تا کتاب «شناسايي و شکار جاسوس[[63]](#footnote-63)» را در انگليس توقيف کنند و نسخه‌هاي آنرا جمع آورند! چرا؟ براي اينکه پيتر رايت نويسندة اين کتاب، از وحشيگري سازمانهاي جاسوسي انگليس پرده برداشته است!.

روزنامه‌ها نوشته‌اند که دنيس لمون، نويسندة مجلة «کي نيوز» در سال 1979، به جرم نگارش سخناني کفرآميز به 9 سال حبس و پرداخت 500 پوند جريمه، در انگلستان محکوم شد. بنظر آقايان، اين حکم با آزادي مباينت نداشته ولي محکوميت سلمان رشدي مخالف و مباين با آزادي محسوب مي‌شود!.

برخي از غربي‌ها بدون توجه به کتب ديني خود، ادّعا مي‌کنند که قرآن در محکوم شمردن کساني که به پيامبر اسلام توهين روا مي‌دارند به راه افراط رفته است!.

گويا اين افراد يکبار «کتاب مقدّس» را نخوانده‌اند و خبر ندارند که در تورات آمده است: هر کسي که پدر يا مادر خود را لعن کند، البته کشته شود! (سفر لاويان، باب 20).

اين حکم چنانکه ملاحظه مي‌کنيد براي کساني است که بر پدر و مادر خويش نفرين فرستند تا چه رسد بکساني که بر خدا يا پيامبرش ناسزا گويند!.

انجيل هم احکام تورات را تصديق مي‌کند و آنها را حکم خداوند مي‌شمرد. با وجود اين، در انجيل نيز مي‌خوانيم که مسيح -عليه السلام- فرموده است:

«هر که برادر خود را راقا[[64]](#footnote-64) گويد مستحقِّ قصاص باشد و هر که احمق گويد مستحقّ آتش جهنّم بُوَد!» (انجيل متّي، باب 5).

امّا در سراسر قرآن کريم به هيچ‌وجه سخن از اين موضوع در ميان نيست که ناسزاگويان به رسول خداص را چگونه بايد کيفر داد؟ روش قرآن مجيد در رويارويي با استهزاء کنندگان پيامبر، اينستکه اهانت‌ها و سخريه‌ها و شبهات آنان را مطرح ساخته و بدانها پاسخ‌هاي منطقي مي‌دهد يعني با اين زشتگوييها «مقابلة فرهنگي» مي‌کند تا بيماري‌هاي رواني دشمنان، روبه بهبود نهد!.

پيامبر بزگوار اسلامص نيز بسياري از اين ناسزاگويان و خائنان را به هنگام فتح مکّه، مورد عفو و بخشايش خود قرار داد چنانکه سلمان رشدي با همة دشمني و خصومتش، اين فضيلت را دربارة پيامبر اسلام نتوانسته انکار کند و در خلال داستان خود (بطور خلاصه) مي‌نويسد: «سلمان را که مرتد شده بود پس از فتح، دستگير کرده و نزد پيامبر مي‌آورند، پيامبر فرمان قتل او را صادر مي‌نمايد ولي بلال ميانجي شده و در نتيجه، پيامبر سلمان را عفو مي‌کند و او پولهايي که فراهم آورده بود به کشور خود باز مي‌گردد»!.

هر چند رشدي، صحنة مزبور را از خود ساخته و کمترين سندي و مدرکي در تاريخ براي آن وجود ندارد ولي به هر صورت، رشدي روحية پيامبر ارجمند اسلامص را در عفو مجرمان بدين نحو بازگو مي‌کند.

آري در شرح سيرة پيامبر اسلامص ملاحظه مي‌کنيم مورّخان نوشته‌اند گهگاه که افرادي رسول اکرمص را هجو مي‌کردند و بويژه قبائل عرب را با اشعار هجو‌آميز خود بر ضدّ پيامبر برمي‌انگيخته و به جنگ و خونريزي تشويق مي‌کردند، پيامبرص نيز حکمِ اعدام اين ناسزاگويان و شاعران فتنه‌انگيز را صادر مي‌فرمود و اينکار را براي صيانتِ جامعه و حفظ مقدّسات آن، امري لازم و بايسته مي‌شمرد. چنانکه امروز هم اگر در ميان مردم متمدّن جهان، کسي رهبران بزرگ مردم را به استهزاء و بهتان و ناسزا به سخريه گيرد و احياناً آشوب و خونريزي به راه اندازد، گمان ندارم از رويارويي شديد با قانون معاف شود.

در پايان اين رساله، از خداي بزرگ مي‌خواهم که ديدگان اهل ادراک و انصاف را در سراسر گيتي بروي اسلامِ راستين بگشايد تا برتريهاي اين آئين خدايي را به چشم بصيرت ببينند و با پيوستن به آئين محمّدص سعادت حقيقي را دريابند.

ايران – تجريش

مصطفي حسيني طباطبائي

کتابنامه

1. قرآن کريم، کتاب الهي
2. تورات، منسوب به موسي
3. انجيل لوقا، لوقا
4. تفسير جامع‌البيان، ابوجعفر طبري
5. سيرة رسول اللهص، ابن هشام
6. الطبقات الکبري، ابن سعد
7. مسئلة وحي، مهندس مهدي بازرگان
8. فرهنگ تاريخي و فلسفي، پيربل
9. تاريخ جنگ‌هاي صليبي، استيون رانسيمان
10. هلال و گل سرخ، چيو
11. نخستين رويارويي‌هاي انديشه‌گرايان، ايران دکتر حائري
12. روح القوانين، منتسکيو
13. اسلام از نظر ولتر، دکتر حديدي
14. قهرمانان و قهرمان‌پرستي (الأبطال)، توماس کارلايل
15. عذر تقصير به پيشگاه محمد و قرآن، جان ديون پورت
16. محمد پيامبر و سياستمدار، مونتگمري وات
17. الامام علي، صوت‌العدالة الإنسانية، جرج جرداق
18. تاريخ اليهود في بلاد العرب، اسرائيل و لفنسون
19. العقيدة والشريعة في‌الإسلام، ايگناس گلدزيهر
20. خيانت در گزارش تاريخ، مصطفي حسيني طباطبائي
21. دفاع عن العقيدة والشريعة، محمد غزالي
22. الـمعجم الـمفهرس لألفاظ الحديث النبوي، جمعي از خاورشناسان
23. نور و ماده، لوئي دوبرگلي
24. آيات شيطاني، سلمان رشدي
25. شرم، سلمان رشدي
26. بچه‌هاي نيمه‌شب، سلمان رشدي
27. شناسايي و شکار جاسوس، پيتررايت
28. سلمان پاک و شکوفه‌هاي معنويت اسلام در ايران، لوئي ماسينيون
29. کليات آثار ولتر، لوئي مولاند
1. - تاريخ جنگ‌هاي صليبي، ترجمه منوچهر کاشف، جلد دوّم صفحه 544. [↑](#footnote-ref-1)
2. - Dictionnaire historique et Philosophique جلد دوّم، صفحه 896. [↑](#footnote-ref-2)
3. - به کتاب «مسئله وحي» نوشته مهندس مهدي بازرگان، صفحه 19 رجوع کنيد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - The Grescent the Rose [↑](#footnote-ref-4)
5. - Chew [↑](#footnote-ref-5)
6. - به صفحه 387 تا 451 چاپ نيويورک 1965، از اين کتاب نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-6)
7. - به کتاب: «نخستين روياروييهاي انديشه‌گران ايران» اثر دکتر عبدالهادي حائري، صفحه 488 بنگريد. [↑](#footnote-ref-7)
8. - Esprit des Lois [↑](#footnote-ref-8)
9. - روح‌القوانين، ترجمه علي اکبر مهتدي، صفحه 432. [↑](#footnote-ref-9)
10. - روح‌القوانين، ترجمه علي اکبر مهتدي، صفحه433. [↑](#footnote-ref-10)
11. - Mahomet Ou Le fanatisme [↑](#footnote-ref-11)
12. - اسلام از نظر ولتر، اثر دکتر جواد حديدي، صفحه 26. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سوره احزاب، آيات 36 تا 40. [↑](#footnote-ref-13)
14. - بعنوان نمونه، به: تفسير جامع ‌البيان، اثر أبوجعفر طبري، جزء 23 بنگريد. [↑](#footnote-ref-14)
15. - بعنوان نمونه، به: سيرة ابن هشام القسم الأوّل، صفحه 247 تا 249 رجوع کنيد. [↑](#footnote-ref-15)
16. - بعنوان نمونه، به: الطّبقات الکبري، اثر إبن سعد جزء 3، صفحه 27 نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-16)
17. - اسلام از نظر ولتر بنقل از کلّيات آثار ولتر، چاپ پاريس، جلد اوّل، صفحه 83. [↑](#footnote-ref-17)
18. - اسلام از نظر ولتر، صفحه 53 به نقل از کلّيات آثار ولتر (چاپ پاريس) جلد 24، صفحه 556. [↑](#footnote-ref-18)
19. - اسلام با نظر به ضرورت‌هاي اجتماعي و غيره (مانند کمبود مردان پس از جنگهاي بزرگ و سردمزاجي يا نازايي برخي از زنان و جز اينها) چند همسري را به شرط اجراي «عدالت» جايز شمرده است ولي اکثريت قاطع مردم بويژه اغلب فرمانروايان، از اجراي اين شرط مهم (که در قرآن، در سوره نساء آيه 3 بدان تصريح شده) ناتوانند از اينرو چند همسري، بنصّ قرآن براي ايشان روا نبوده و حرام است. [↑](#footnote-ref-19)
20. - اسلام از نظر ولتر، صفحه 127 به نقل از کلّيات آثار ولتر، جلد 28، صفحه 547. [↑](#footnote-ref-20)
21. - Heros and heroworship [↑](#footnote-ref-21)
22. - الأَبطال (ترجمه کتاب کارلايل به عربي) صفحه 96. [↑](#footnote-ref-22)
23. - الأبطال، صفحه 133. [↑](#footnote-ref-23)
24. - اشاره به اين آيه از قرآن کريم است که مي‌فرمايد: ﴿ ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٢٥﴾ [النحل: 125]. «مردم را به راه خداوندت با دانشِ استوار و اندرز نيکو فراخوان ...». [↑](#footnote-ref-24)
25. - الأبطال، صفحه 132. [↑](#footnote-ref-25)
26. - شرح اين موضوع را در بخش سوّم از کتاب: «خيانت در گزارش تاريخ» به تفصيل آورده‌ايم. [↑](#footnote-ref-26)
27. - Cordoue پايتخت اندلس در روزگار قديم. [↑](#footnote-ref-27)
28. - الأبطال، صفحه 156. [↑](#footnote-ref-28)
29. - An Apology For Mohammed The Koran [↑](#footnote-ref-29)
30. - مقدمه «عذر تقصير به پيشگاه محمّد و قرآن» ترجمه غلامرضا سعيدي، صفحه 13. [↑](#footnote-ref-30)
31. - Mahomet Prophet and Staleman [↑](#footnote-ref-31)
32. - محمّد، پيامبر و سياستمدار، ترجمه اسماعيل والي‌زاده، صفحه 289. [↑](#footnote-ref-32)
33. - الأبطال، صفحه 128. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الإمام علي، صوتُ العدالةِ الإنسانية، اثر جرج جرداق، صفحه 376. [↑](#footnote-ref-34)
35. - به کتاب «تاريخ اليهود في بلاد العرب» اثر دکتر اسرائيل ولْفِنسون نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-35)
36. - اين کتاب را در مصر با عنوان: «العقيدة والشّريعةُ في الإسلام» بزبان عربي برگردانده‌اند. [↑](#footnote-ref-36)
37. - Vorlesungen uber Islam. [↑](#footnote-ref-37)
38. - العقيدة والشريعة في الإسلام، صفحه 35. [↑](#footnote-ref-38)
39. - به کتاب: «الـمعجم الـمفهرس لألفاظ الحديث النبوي» جزء 6، صفحه 333 که گرد آوردۀ جمعي از خاورشناسان اروپايي است نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-39)
40. - انجيل لوقا، باب پنجم. [↑](#footnote-ref-40)
41. - از دعوتگران اسلامي و دانشمندان معاصر است و تأليفات ارزنده‌اي در مباحث ديني دارد. [↑](#footnote-ref-41)
42. - جلد چهارم اين کتاب نيز در دست تأليف است. [↑](#footnote-ref-42)
43. - Mahound [↑](#footnote-ref-43)
44. - به کتاب: «محمّد، پيامبر و سياستمدار» ترجمه اسماعيل والي‌زاده، صفحه 289 نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-44)
45. - The Satanic Verses [↑](#footnote-ref-45)
46. - به کتاب: «نور و مادّه Matiere et Lumiere اثر لوئي دوبرگلي، فصل مربوط به «ماشين روح» رجوع شود. [↑](#footnote-ref-46)
47. - Magic realism [↑](#footnote-ref-47)
48. - چنانکه پس از انتشار کتاب «آيات شيطاني» و انعکاس شديد آن، رشدي ضمن نامه‌اي خطاب به نخست‌وزير هند نوشت: «کتاب دربارۀ اسلام نيست، اين کتاب دربارۀ هجرت و تناسخ و جدايي روح و عشق و مرگ و لندن و بمبئي سخن مي‌گويد»!! در حالي که پيش از غوغاي مزبور، در مصاحبه با خبرنگار مجله «هند امروز» گفته بود: «... من (در اين کتاب) درباره دين اسلام سخن گفته‌ام زيرا بيشتر اطّلاعات من درباره همين دين بوده است»!!. [↑](#footnote-ref-48)
49. - Shame [↑](#footnote-ref-49)
50. - کتاب شرم، اثر سلمان رشدي، ترجمه مهدي سحابي، فصل چهارم، صفحه 81. [↑](#footnote-ref-50)
51. - Midnight's children [↑](#footnote-ref-51)
52. - بچّه‌هاي نيمه شب، اثر سلمان رشدي، ترجمه مهدي سحابي، صفحه 627. [↑](#footnote-ref-52)
53. - اين سخن را سلمان رشدي به هنگام مصاحبه با راديوي رسمي هند ابراز داشته است. [↑](#footnote-ref-53)
54. - An enormous black [↑](#footnote-ref-54)
55. - رزنامه‌ها نوشته‌اند: هنگامي که سلمان رشدي کتاب آيات شيطاني را براي چاپ آماده کرد، 6 بنگاه انتشاراتي که اغلب بوسيله صهيونيست‌ها اداره مي‌شد از کار رشدي استقبال نمودند و سرانجام، انتشارات «پنگوئن» با پيشنهاد پرداخت 000/580 پوند به نويسنده، چاپ و نشر کتاب او را بعهده گرفت. آيا اين سرمايه‌گذاري کلان براي چاپ کتابي بر ضد اسلام، توطئه‌آميز به نظر نمي‌رسد.؟!. [↑](#footnote-ref-55)
56. - کتاب «شرم» اثر سلمان رشدي، ترجمه مهدي سحابي، صفحه 100. [↑](#footnote-ref-56)
57. - در اين افسانه، رشدي ماجراي عبدالله بن سعد بن ابي سرح را تحريف کرده و سلمان پاک را بجاي او نهاده است؛ عبدالله هم هيچ‌گاه توان آيه‌سازي نداشت بلکه بقول طبري (جامع البيان ج 7 ص 273) و ديگران، نامهاي خداوند را در مقاطع آيات قرآني تغيير مي‌‌داد و مثلاً به جاي: «عزير حکيم» دو کلمه «غفور رحيم» را مي‌نشاند و البته پيامبر اکرمص از خيانت او آگاه شد و از اينرو به مکّه گريخت و در فتح اين شهر مورد عفو رسول خداص قرار گرفت. [↑](#footnote-ref-57)
58. - Salm ân Pâk et Iesprémices Sprrituelles de Ĺ Islam Iranien [↑](#footnote-ref-58)
59. - اشاره به اين آيه کريمه است که: ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣﴾ [البقرة: 23].

 «اگر ازآنچه بر بنده خويش (محمّد) فرو فرستاديم در شک اندريد پس سوره‌اي همانند آنرا بياوريد و گواهان خود را که غير خداي يگانه‌اند به کمک فر خوانيد، اگر راستگوييد». [↑](#footnote-ref-59)
60. - به سيرة ابن هشام، القسم الأوْل، صفحه 219 بنگريد. [↑](#footnote-ref-60)
61. - به طبقات ابن سعد، الجزء الرّابع، صفحه 56 نگاه کنيد. [↑](#footnote-ref-61)
62. - اشاره به اين آيه کريمه است که: ﴿وَلَوۡلَآ أَن ثَبَّتۡنَٰكَ لَقَدۡ كِدتَّ تَرۡكَنُ إِلَيۡهِمۡ شَيۡ‍ٔٗا قَلِيلًا ٧٤ إِذٗا لَّأَذَقۡنَٰكَ ضِعۡفَ ٱلۡحَيَوٰةِ وَضِعۡفَ ٱلۡمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيۡنَا نَصِيرٗا ٧٥﴾ [الإسراء: 74-75].

«اگر نه آن بود که پايداريت داده بوديم نزديک بود که اندکي به آنان متمايل شوي. آنگاه تو را دوچندان در دنيا و دو چندان در آخرت عذاب مي‌کرديم و سپس براي خود هيچ ياوري در برابر ما نمي‌يافتي». [↑](#footnote-ref-62)
63. - Spay Catcher [↑](#footnote-ref-63)
64. - «راقا» واژه‌اي سُرياني است که براي تحقير افراد بکار مي‌رفته و در «قاموس کتاب مقدّس» اثر هاکس آنرا به معناي «باطل» ترجمه کرده است. [↑](#footnote-ref-64)